



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة می گوید بنده ضعیف میرزا حسن بن الحاج علی بن میرزا قاسمی بن میرزا محمد بن عبداللطیف بن میرزا ابراهیم بن میرزا رفیع بن میرزا مسعود بن
میرزا صدرالدین بن میرزا نظام الدین بن میرزا ارسلان بن خواجه میرزا علی بن خواجه میرزا مسعود [illegible] الانجاری الاصفهانی
خواجه کمال الدین بن خواجه جلال الدین

از عهد صباوت تا این عهد شیخوخت که عقد ستین بثلث وثلثین رسیده شبی راحت نغنودم و دمی استراحت ننمودم تا مصائب گوناگون که بالاف مراتب و مراحل فزون از حیز تحمل بود مدارک و قوای ظاهر و باطن را بالمره ربود و از اثرش فراموشی و نسیان که آفت علم است بخرافت افزود برای انصراف اندیشه از حملات افواج هموم و لطمات امواج غموم در ایام ادبار با انتقاد اشعار متضمن حال و شواهد کلام و لطایف مقام [illegible] انتخاب نمود و چند ساله را که بسختی میگذاشت قریب صد هزار بیت از افکار عرب عرباء و عاربه و ابکار خاطر شارقه و مغاربه با تناسب معانی متقاربه نگاشت و در اوراق پراکنده گذاشت و بجواهر ابیات و اخبار و حکم و امثالش تزیین داشت تا این اوقات همت بر تدوینش گماشت و هر چند آدمی بالطبع متفنن و متلون است و خواهد از شعری بافسانه و از لطیفه بترانه و از آیتی بروایتی و از حکمتی بحکایتی و از حالتی بحالتی منتقل گردد و التزام سخن بیک نظام حلاوت و طلاوت را از کلام میبرد و نگرنده را ملالت و نگارنده را کسالت میآورد اما چون غرض تسهیل امر کتاب و تحصیل شعر از هر باب بود رفع کلفت خواهندگان را بطرز و تنزه خوانندگان اختیار نمود امید است ناظران خورده نگیرند و عذرم بکرم بپذیرند زیرا شدائد ایام و مکاید ائام بنیان ذهن قویم را متخلل و ارکان طبع مستقیم را متزلزل ساخته بود با این همه

بدانی چو نیکو در آن بنگری که جان کنده ام تا تو جان پروری

۱۳۲۰
۱۲ شوال
[illegible]

و چون عمادی گوهر شب چراغی گرانمایه است که هیچ مقومی از او بها نتواند نمود و بزرگانی که سخنان نیک از اندیشه دل بزبان آورده اند عمر خود در آن بکار برده و این بنده نیز سی سال شب ها بروشنی چراغ گوهرهای شب چراغ آنان را برچیده و گرد آورده و در این مجموعه ها بیادگار گذارده ام از این رو گلزار مناسب دانستم نام این کتاب را [illegible]
گذارده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بزرگان دانشمند که بعد از بنده این مؤلفات را جگرپاره بنده خورده مگیرید
چه با آفات و محن بیشمار که هر روز چون صفر یکه پهلوی شمار بگذارند تلخی روزگار یک با هزار میشد شصت سال
گذشت و مسودات این اشعار را تار عنکبوت نشست و روزگار مجالم نداد که عشری را بیاض آرم
تا این ایام یکی از مصححان را اتفاقا نظر افتاد بجد ایستاد و در زنده داشتن نام بزرگانی که
تراوش طبعشان در مجموعه منظوم بود این پیرمرد مرده را باز داشت و چون گفته اند

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

ندانستم چه اعجازی در انفاس عیسوی کیش بود که در آن دم نتوانستم بلا و نعم دم زنم و تسلیم شده جز بقلم زدن
شب و روز بکاری دیگر نپرداختم و با همه شدائد خانمانسوز از ابر رحمت مقدم ساختم و [illegible]
مدد غیبی راه امیدی نمی بینم که این خدمت را بتوان انجام داد چه دریائی بی کرانه است و نیک
تامل شود اسلوب این کتاب غیر از طرز ادبیات عرب یا تذکره های عجم است که منظومات [illegible]
هر شاعری را باعتقاد و انتقال کنند بلکه بترتیب معانی و مضامین متفرقه مختلفه هر فرد شعری از غزلی یک جا
نگارش میرود که شاید شعری از غزلی یا قصیده بطوری جدا جدا افتاده که در شصت باب نوشته میشود هر شعری مناسب مقامی
انگاه صد و پنجاه هزار بیت گلچین از دو کرور اشعار عرب و عجم را تجزیه نمودن و هر بیتی را با دقتی که
معنی مضامین پارسی را پهلوی اشعار عربی نشسته که توافق یا تقارب معنی با یکدیگر داشته باشند برای
رعایت این نکته چه اندازه وقت میخواهد بسختی ها و سختی های دیگر بنده و مشکل تر آنکه غالب اشعار را
آغاز انتخاب فقط برای یادداشت خویش فراهم آورده و نگاشتن نام شاعر را بر خود التزام نکرده و هر روزه
بزحمت افتاده که برای هر شعری چندین کتاب و دیوان را از آغاز تا انجام بگردم تا نامش را جسته [illegible]
الحق تحقیقی جانکاه است اما چون فرمان دوست را سر اطاعت فرود آورده ام

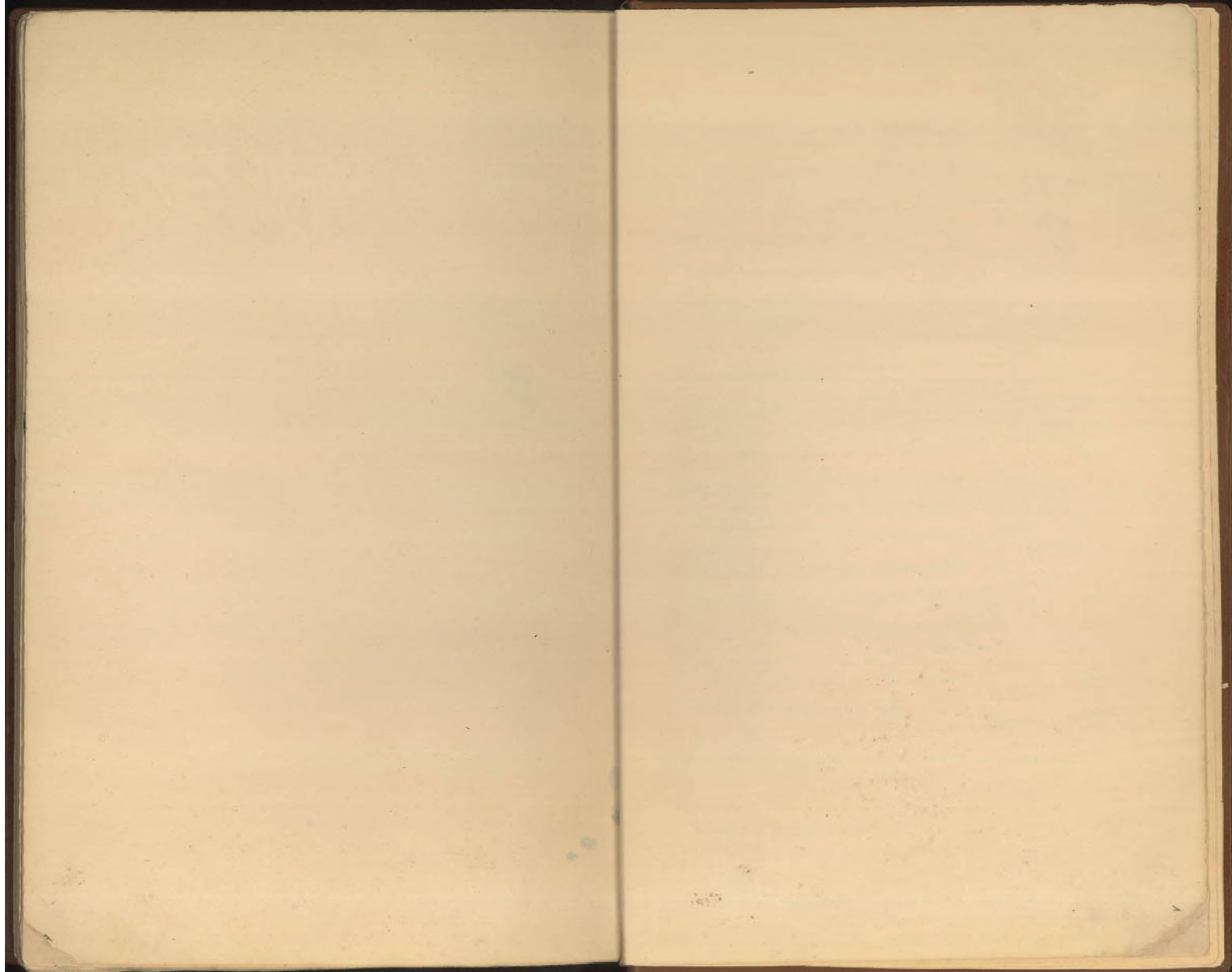
کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است

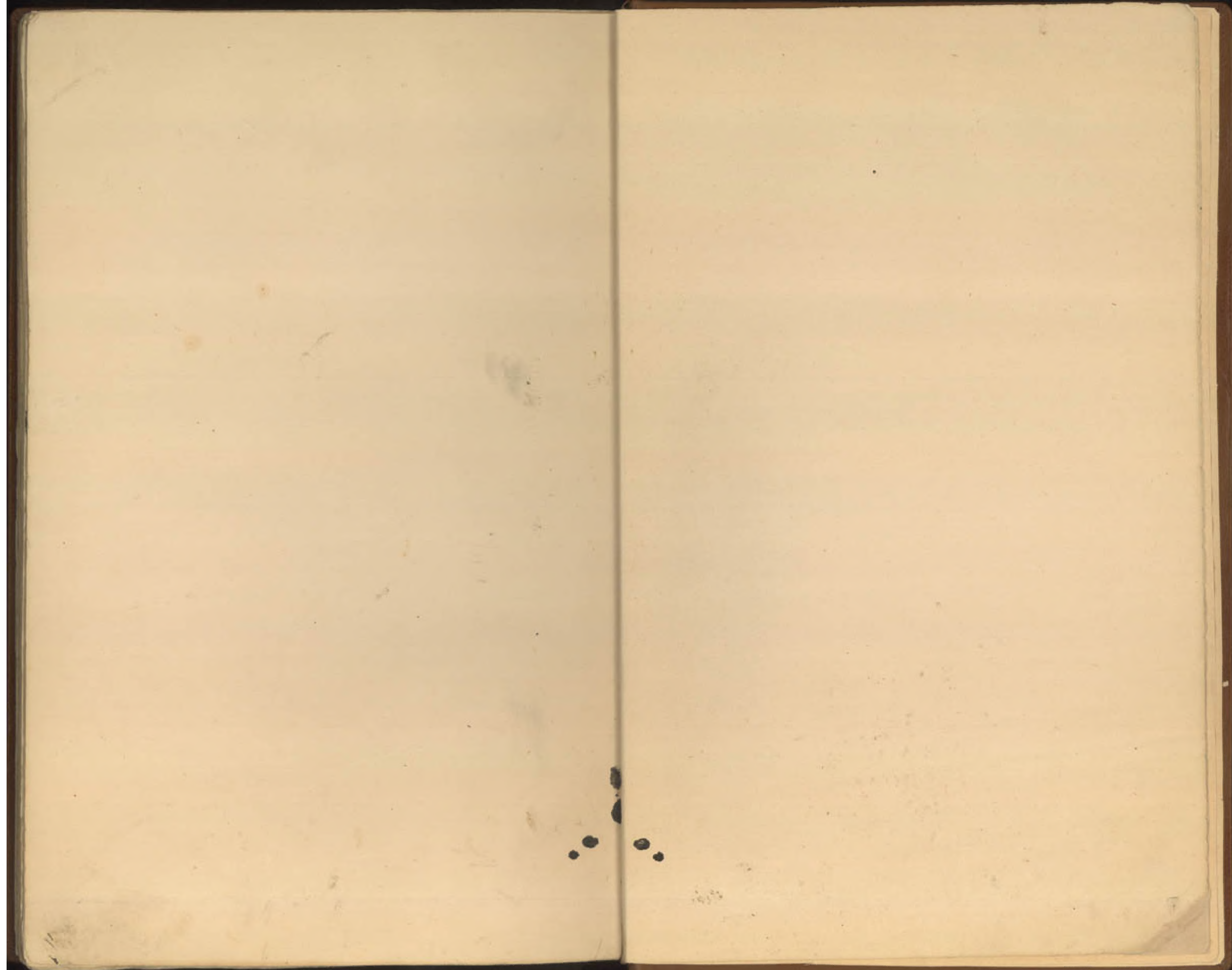
از امیدهای نهانی فروغی بدل تیره ام روشنی بخش است که انشاء الله خداوند بزرگ بانجام این خدمت موفقم میدارد
و چندان عمر بخشد که ده مجلد ذیل را بیاض آرم اما بطبع رسیدنش را مأیوسم [illegible]

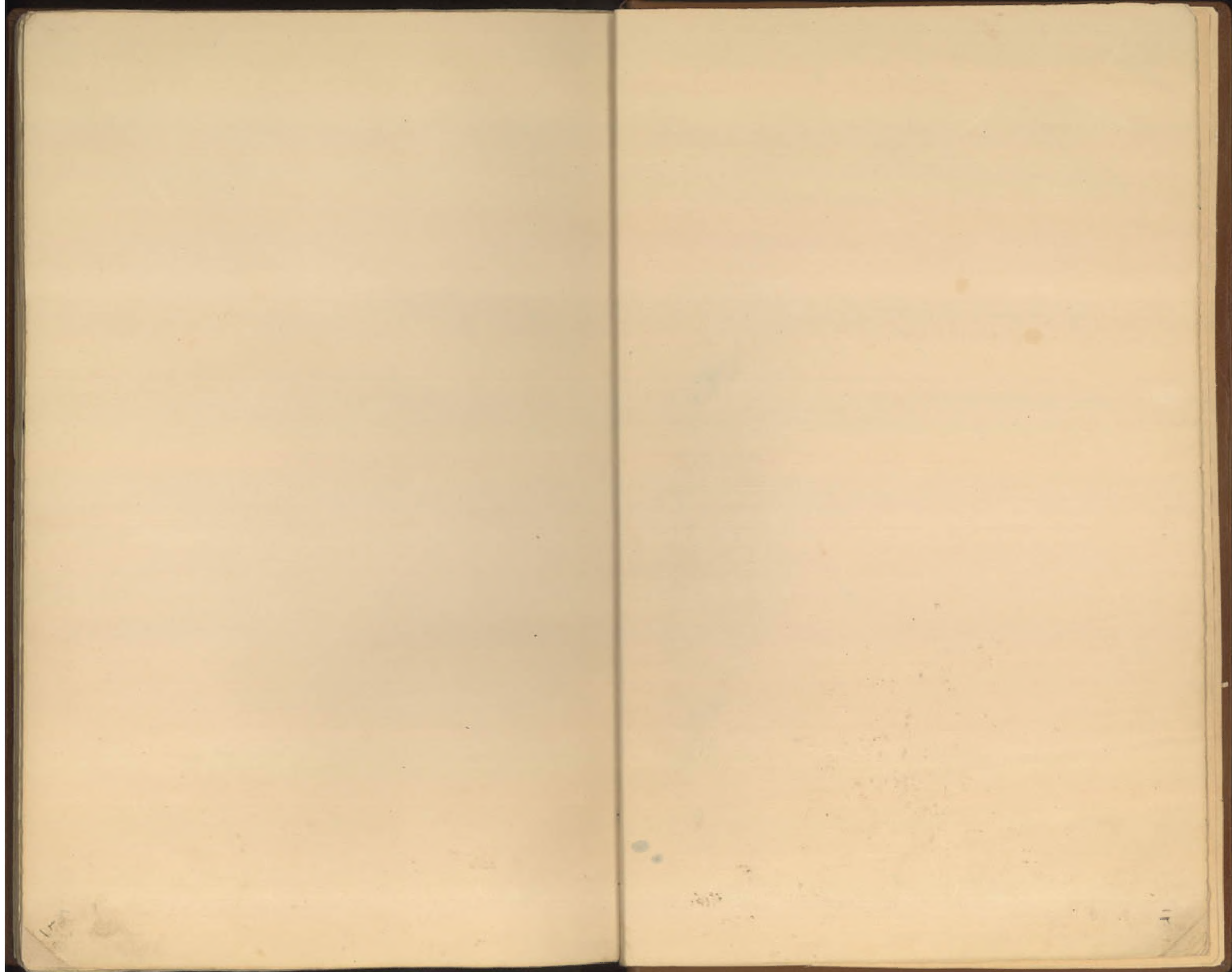
توحید و مناجات | [illegible] | اخلاق و سلوک | عشق و [illegible] | [illegible] | اوصاف | امثال | ترغیبات | ترهیبات | اشعار [illegible] | بدایع [illegible]

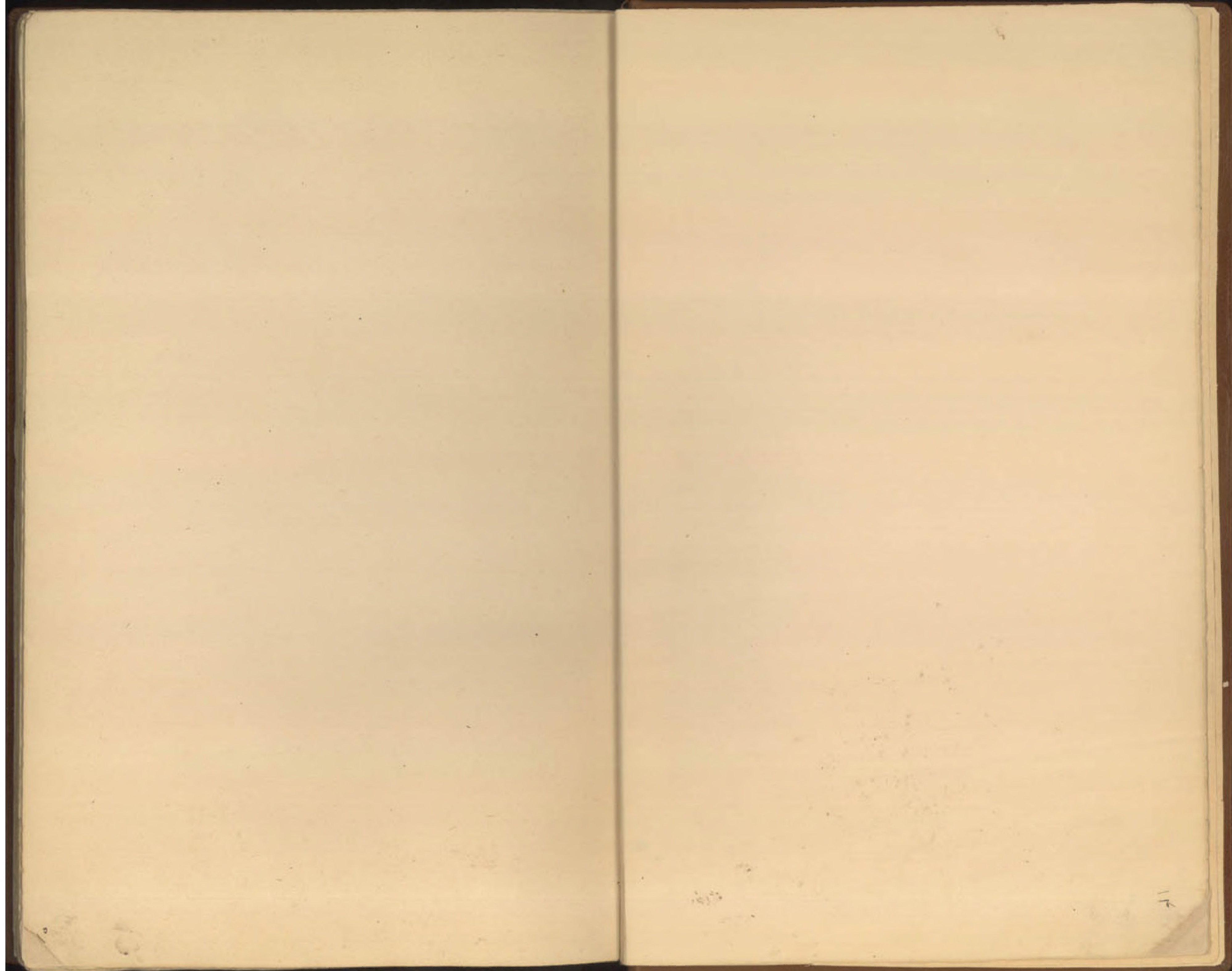
چون دور جدید [illegible] بالجمله گوئید ترقی علم است هر چه میگویم در پانزده سال تحقیق با همه مصارفی که روز بروز برای معارف میافزایند
دانایان علوم ادبیه [illegible] چند جلد کتاب پارسی و عربی طبع نشده باز اگر نسخی [illegible] است از عهد بربریت و توحش قدیم کهنه پرستان گشتی مانده
یا رومان های شهوت آمیز و فتنه انگیز متلفه اموال [illegible] احوال [illegible] که جز مایل بیکاری و تبدیل اخلاق نجیبه
دیده اران باطوار عجیبه اروپائیان نتیجه ندارد گاهی بالاصاله وگاه در ذیل جراید منطبع میشود فرضا یکی بخواهد در ایران
کتابی طبع نماید [illegible] فضلای قدیم را ندانیم که اشعار عرب را بنگارد یا غلط گیری بنماید اصفهان هم مطبعه خوبی ندارد [illegible]
از شدت رنجوری و پیری و گرفتاری زیاد و دوری از اولاد [illegible] توانائی سفری مختصر را ندارم [illegible]
[illegible] و این روش [illegible] بوده که روزگار سینه آزادگان را بحسرت چاک چاک [illegible]

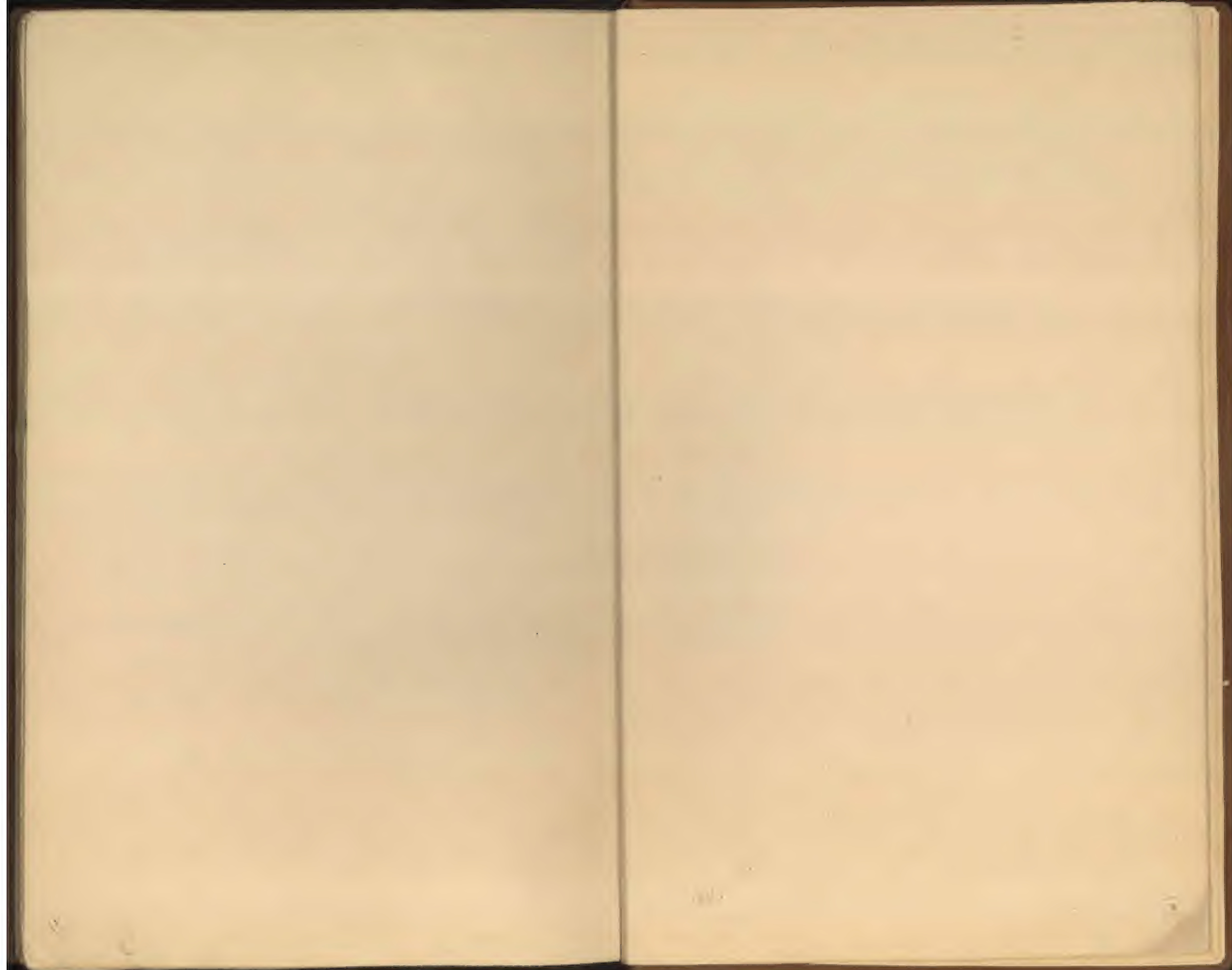








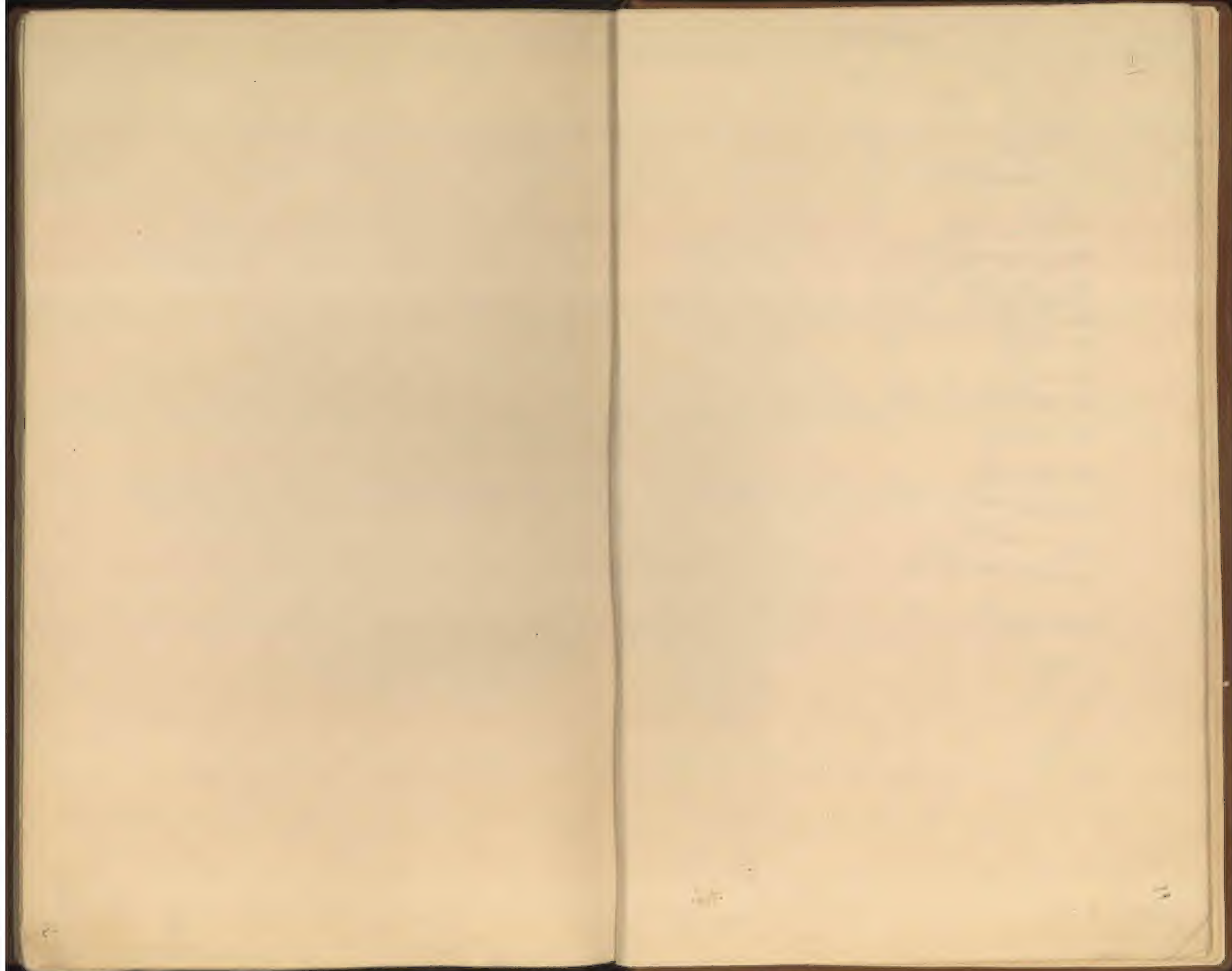


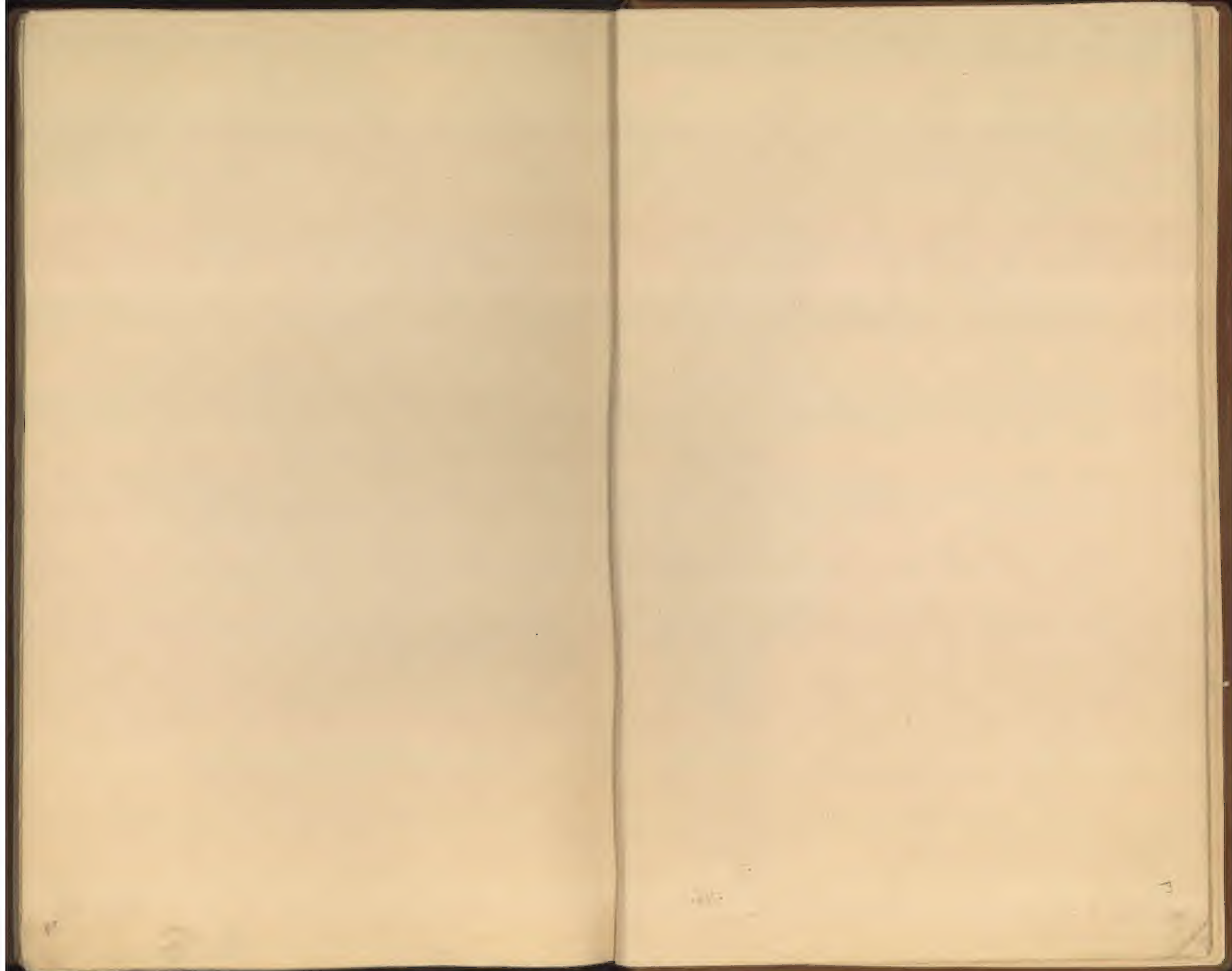


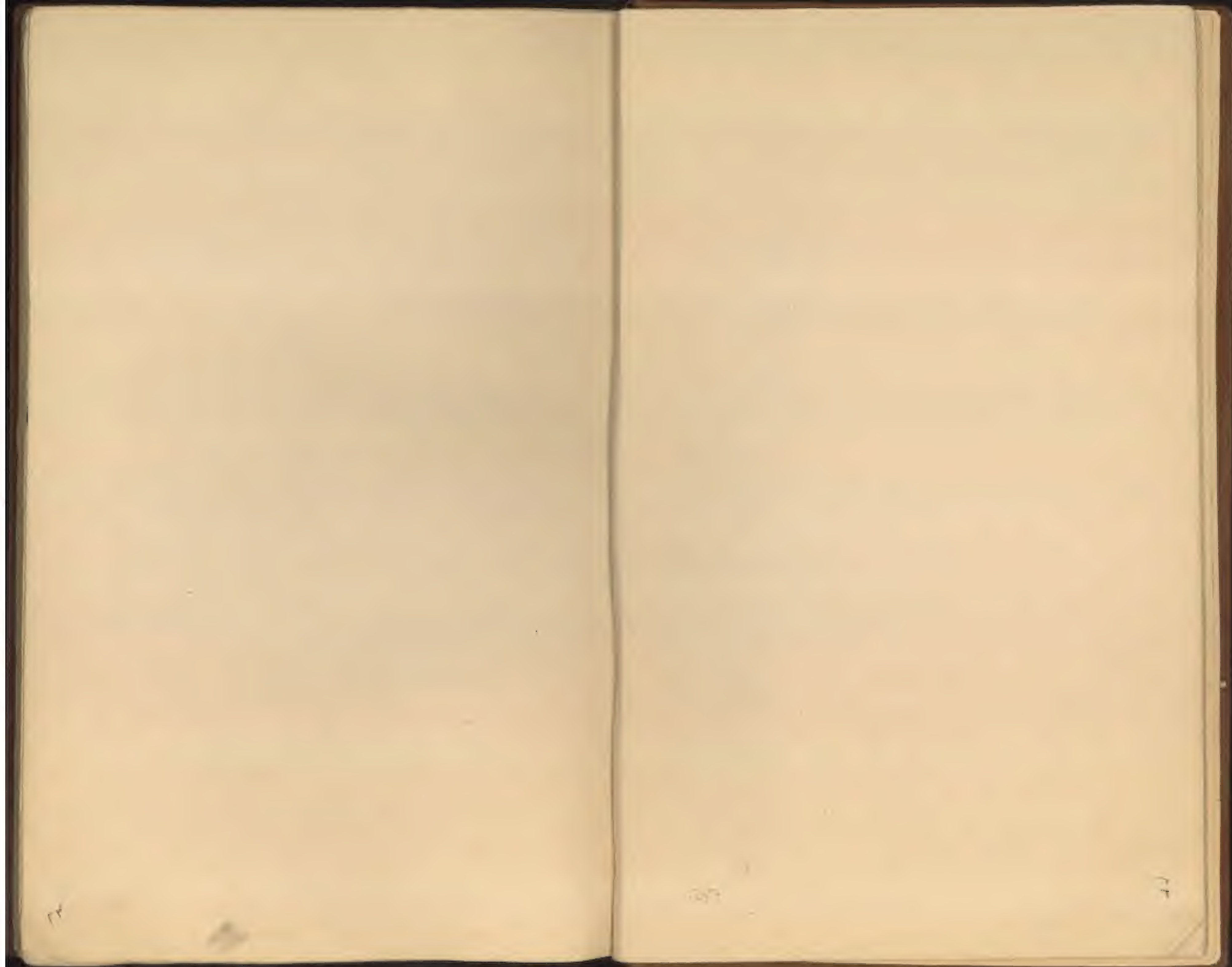
بسم الله الرحمن الرحیم

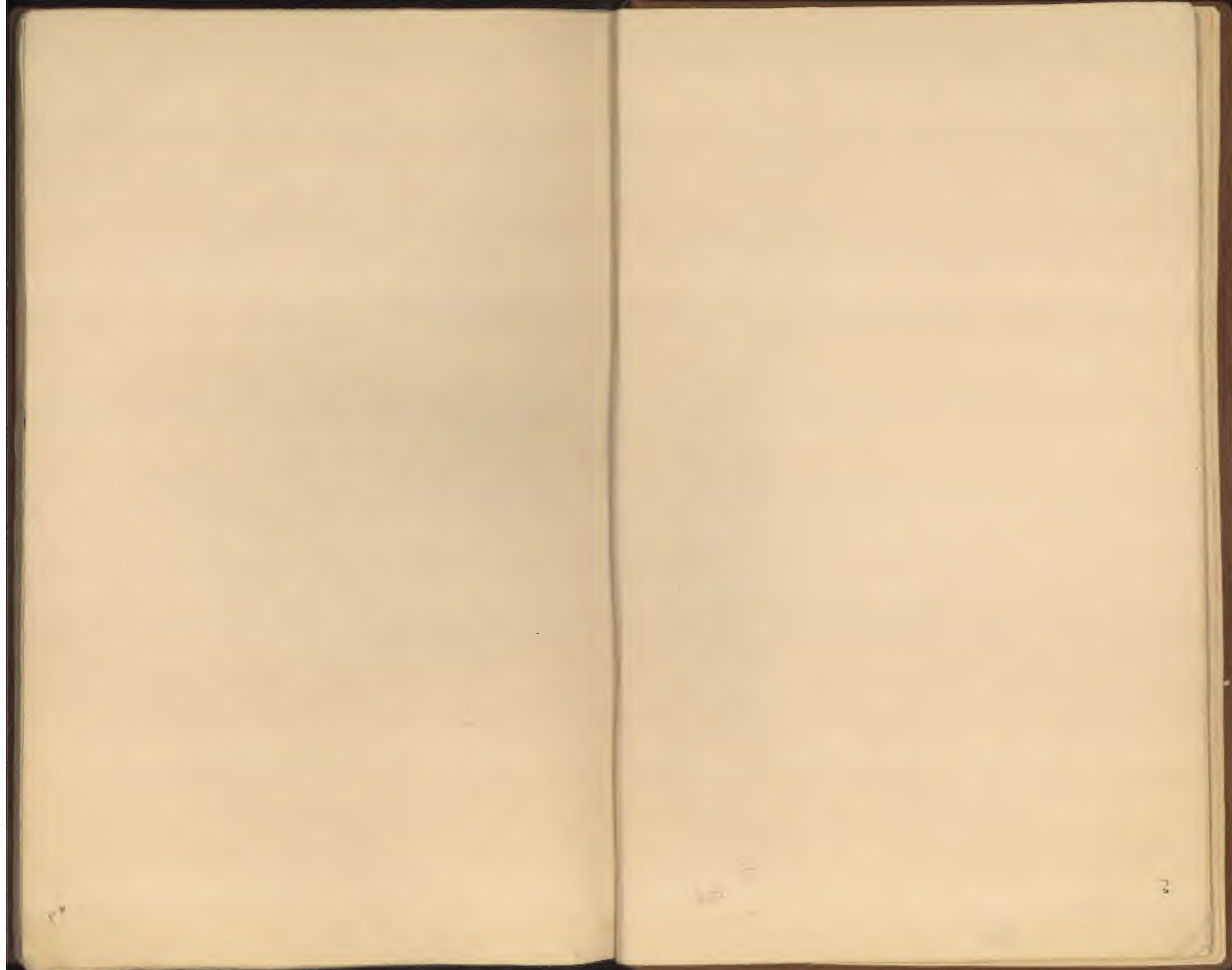
فهرست کتاب توحید صفحه ۱۲

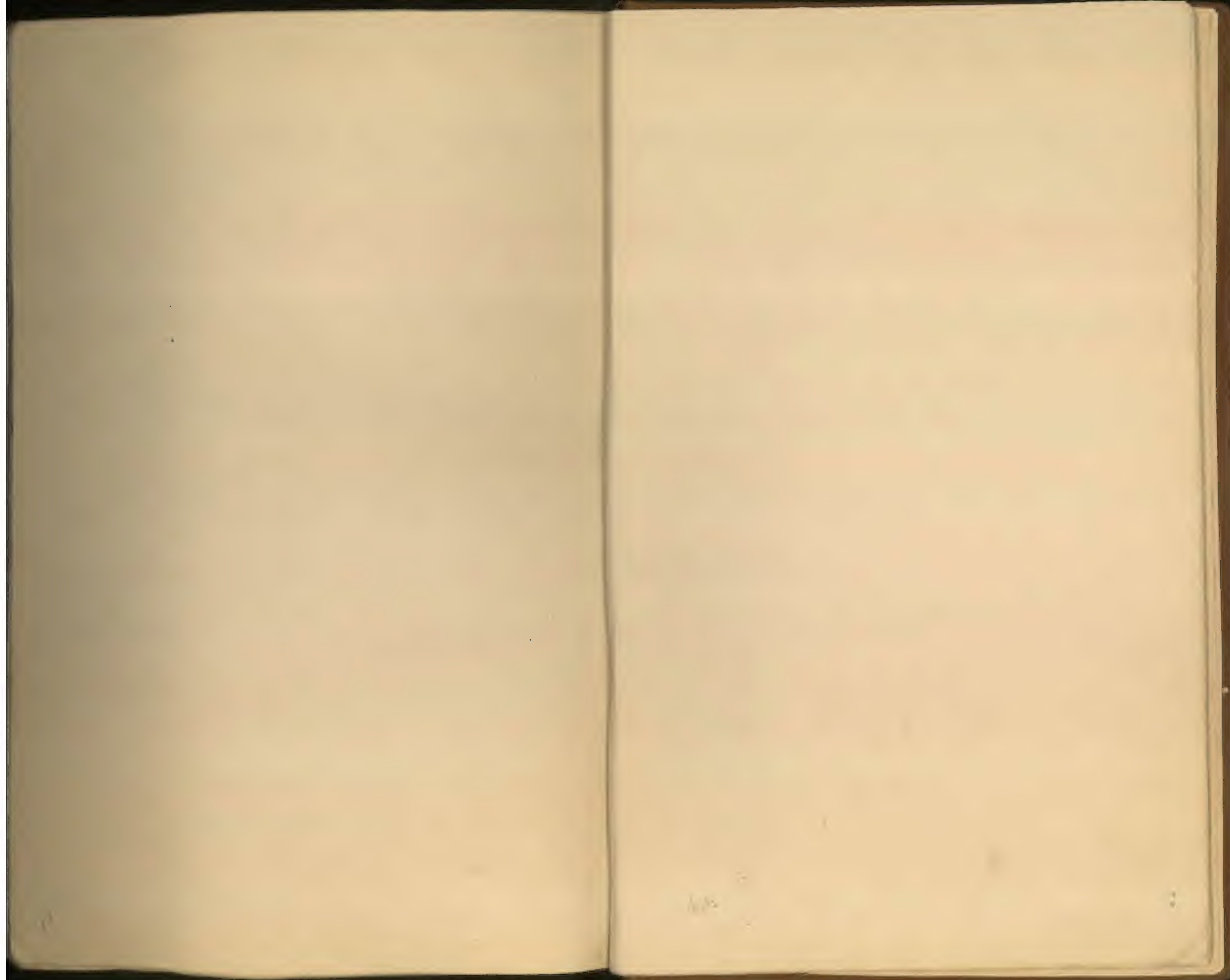


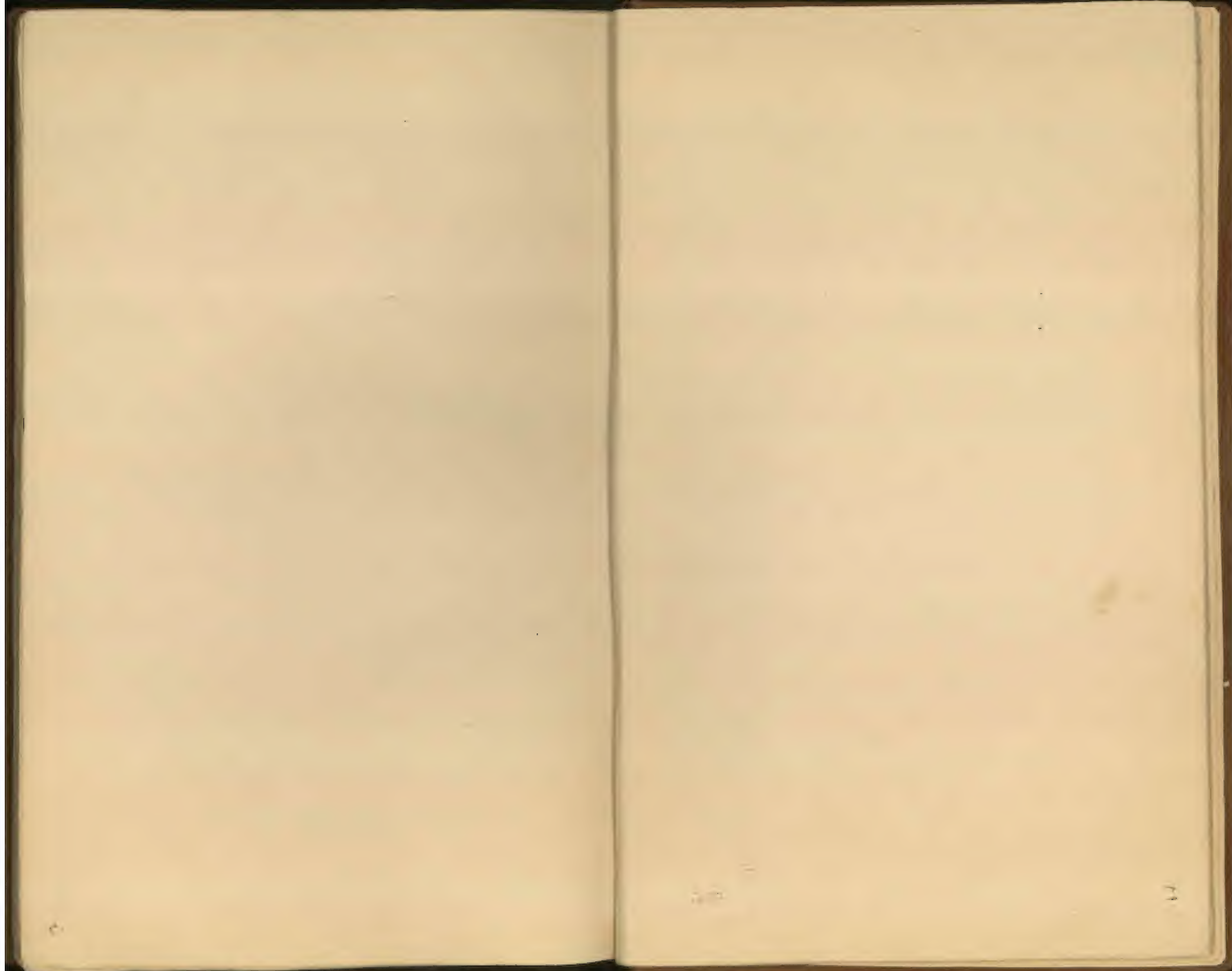


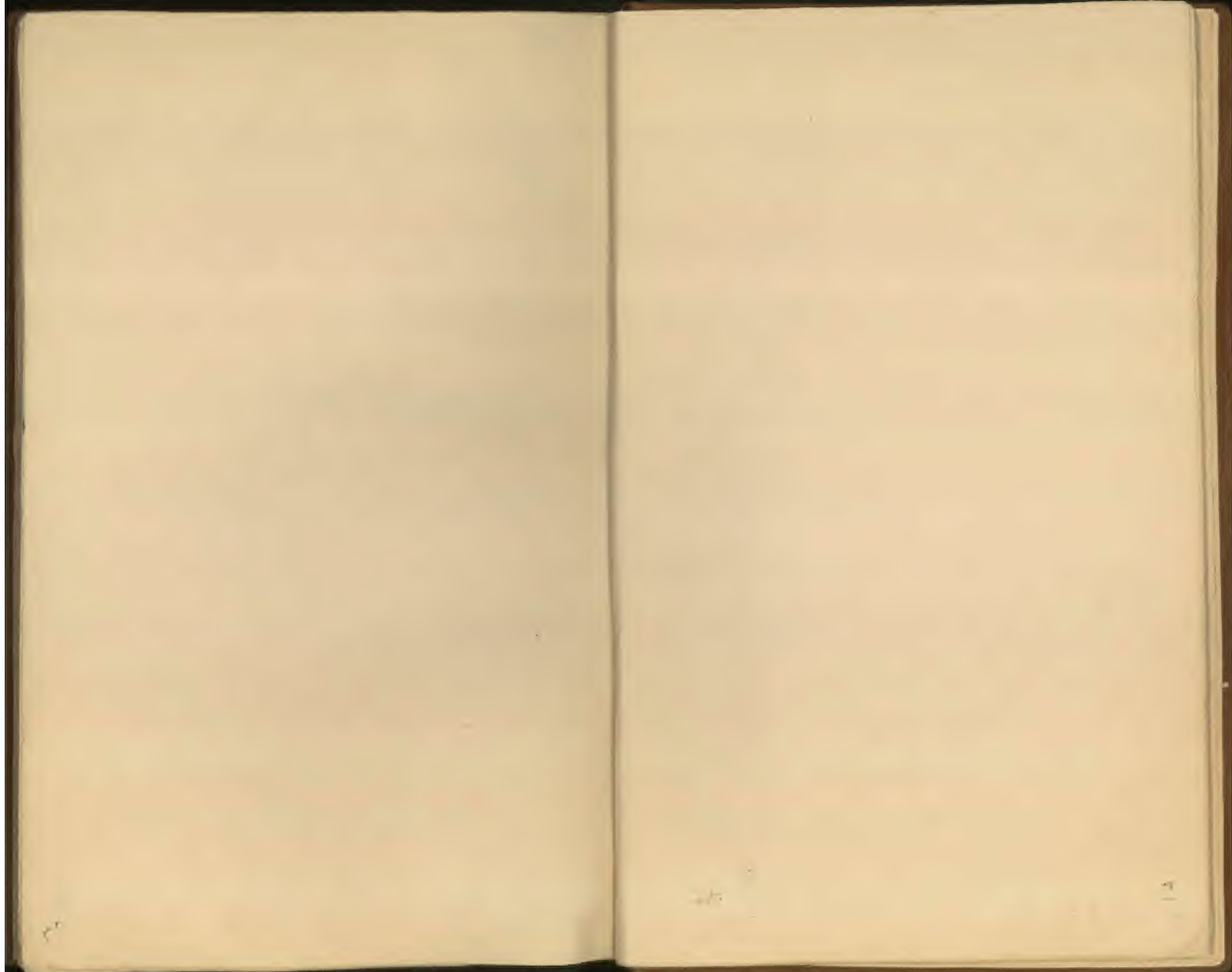




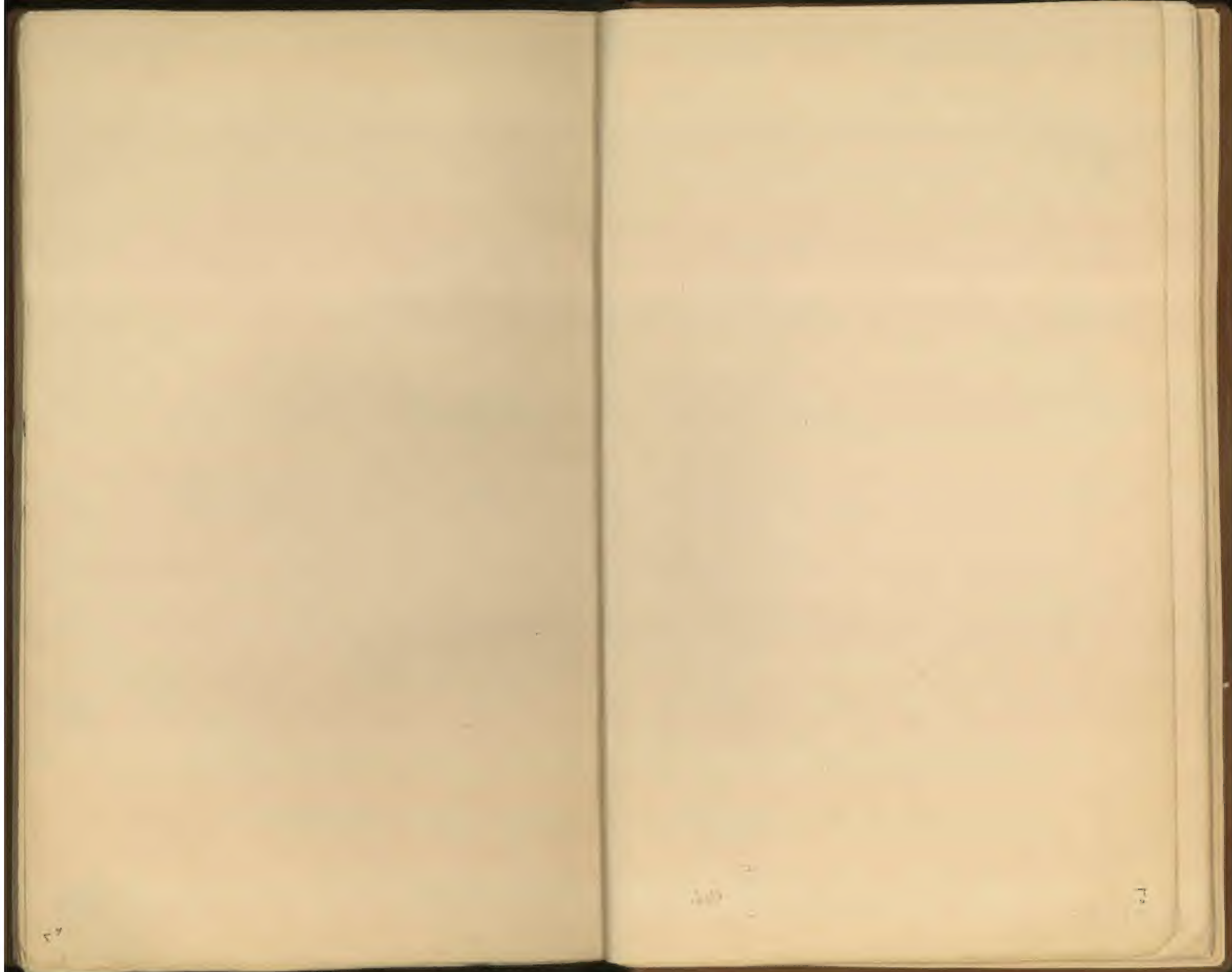


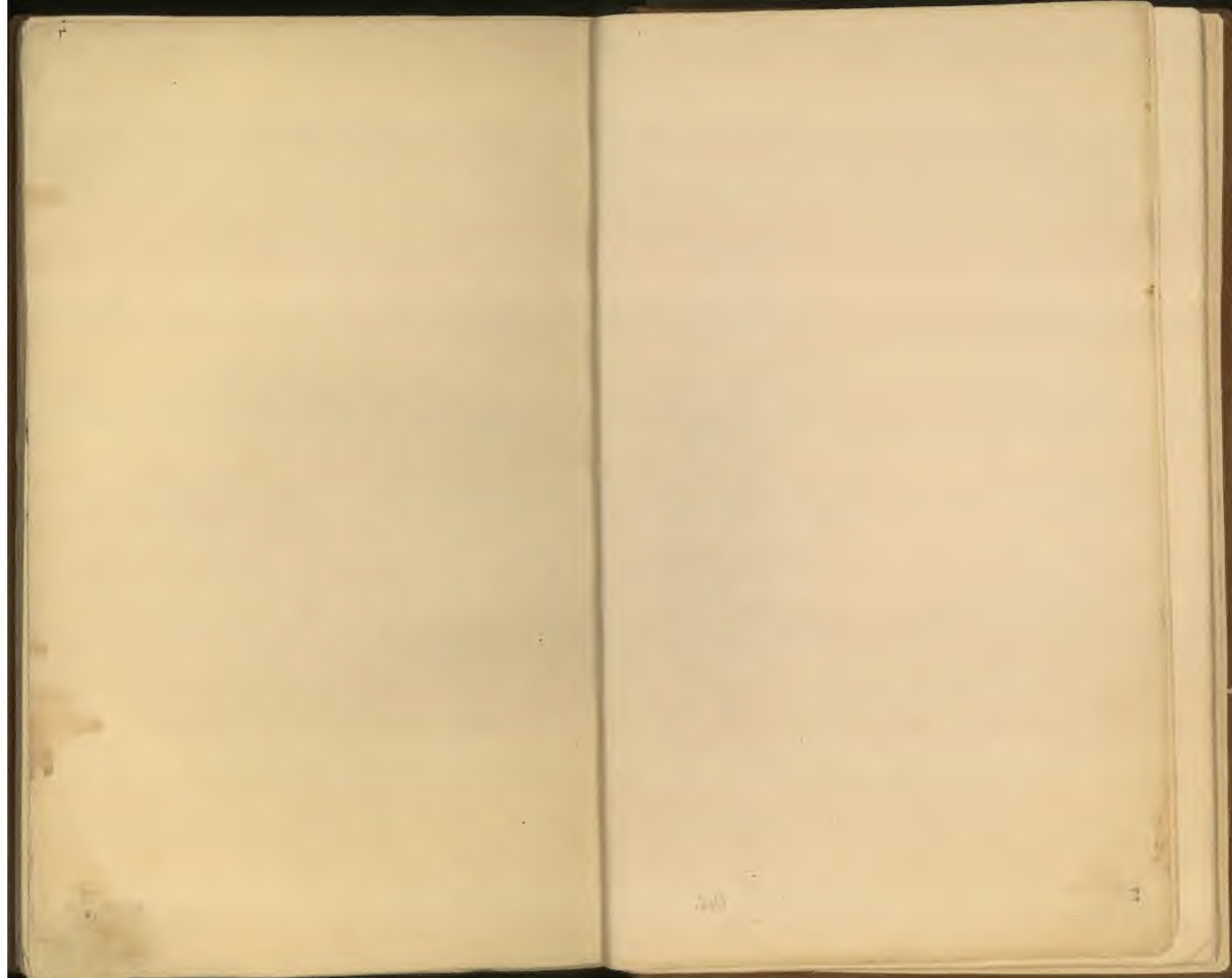


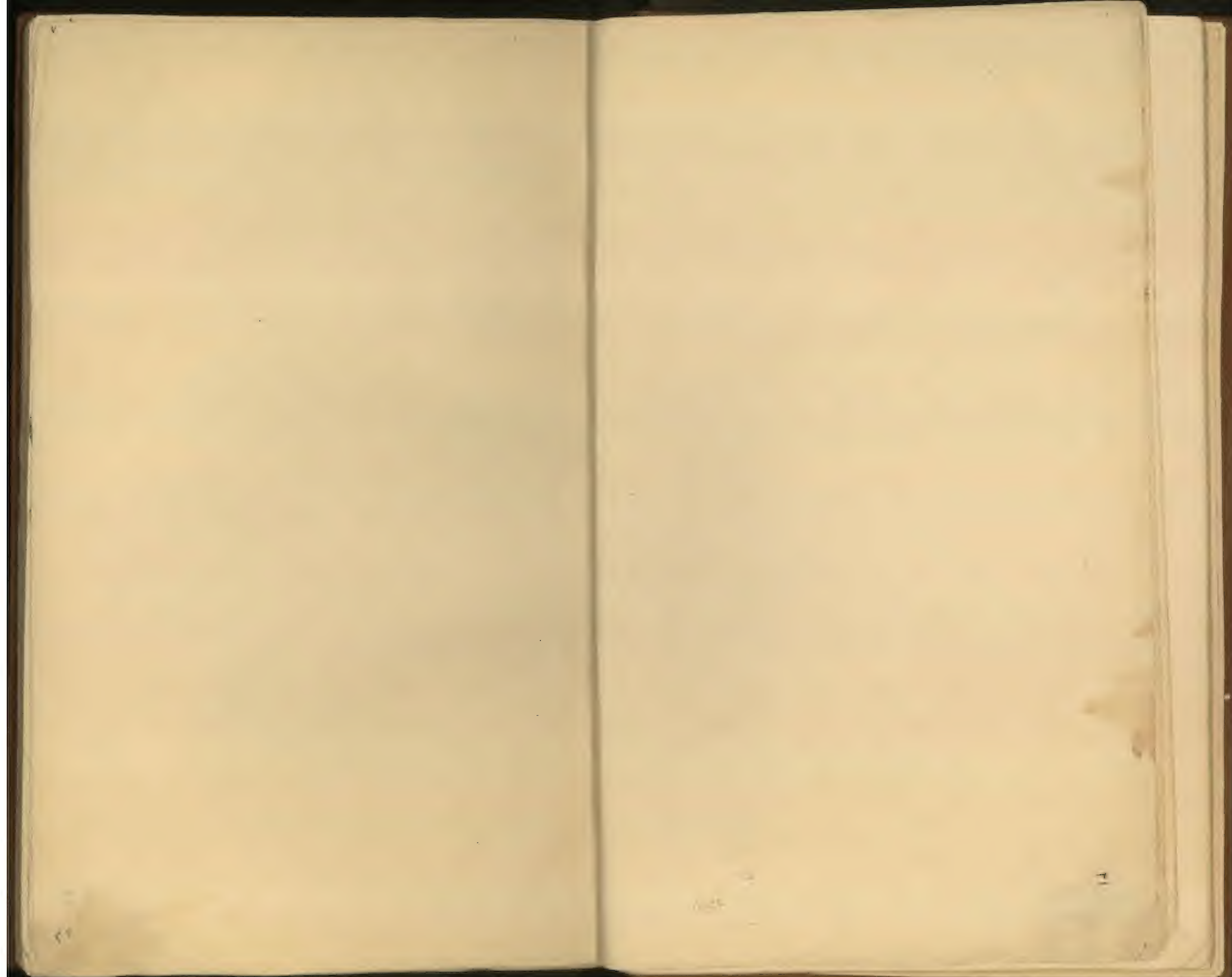


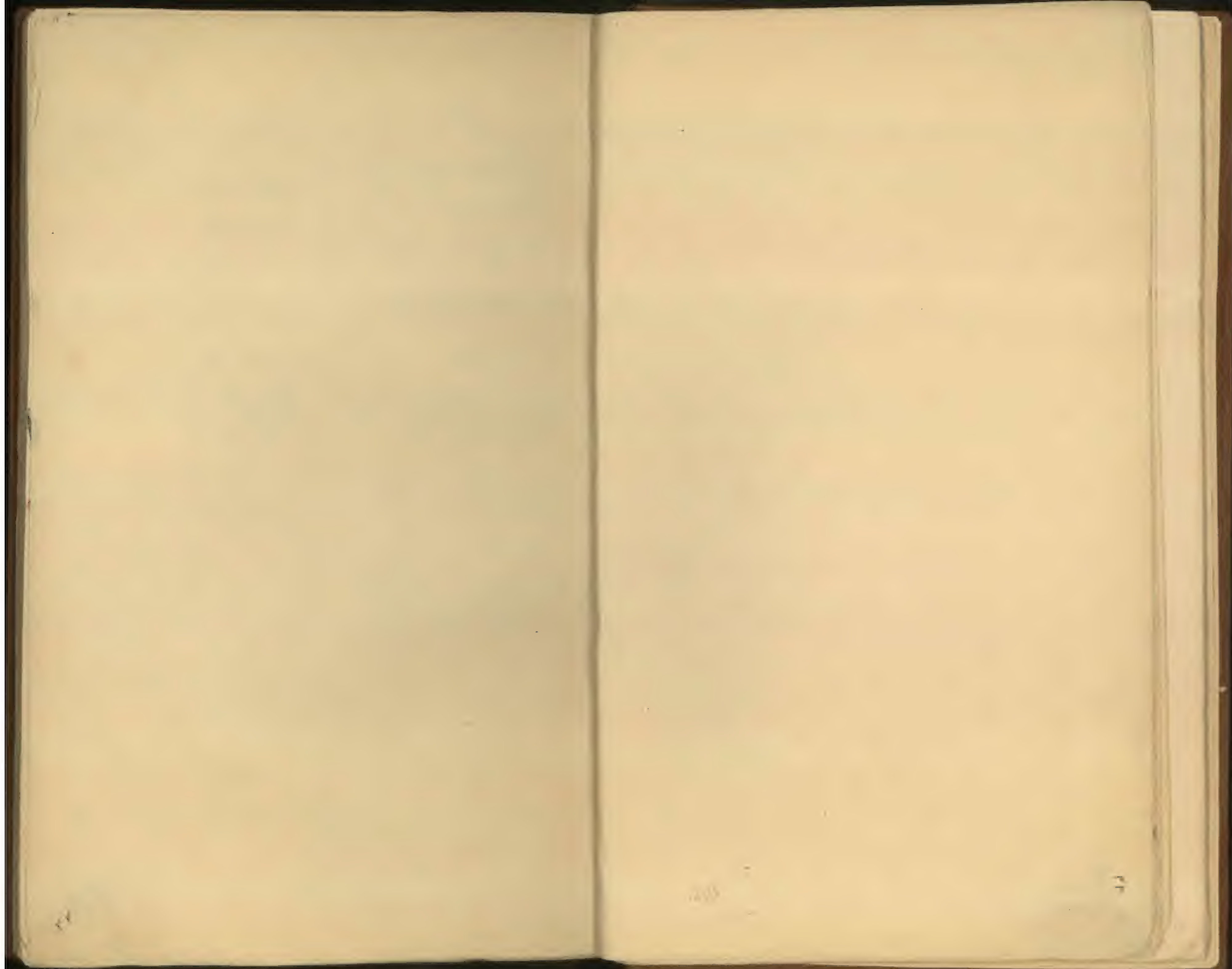


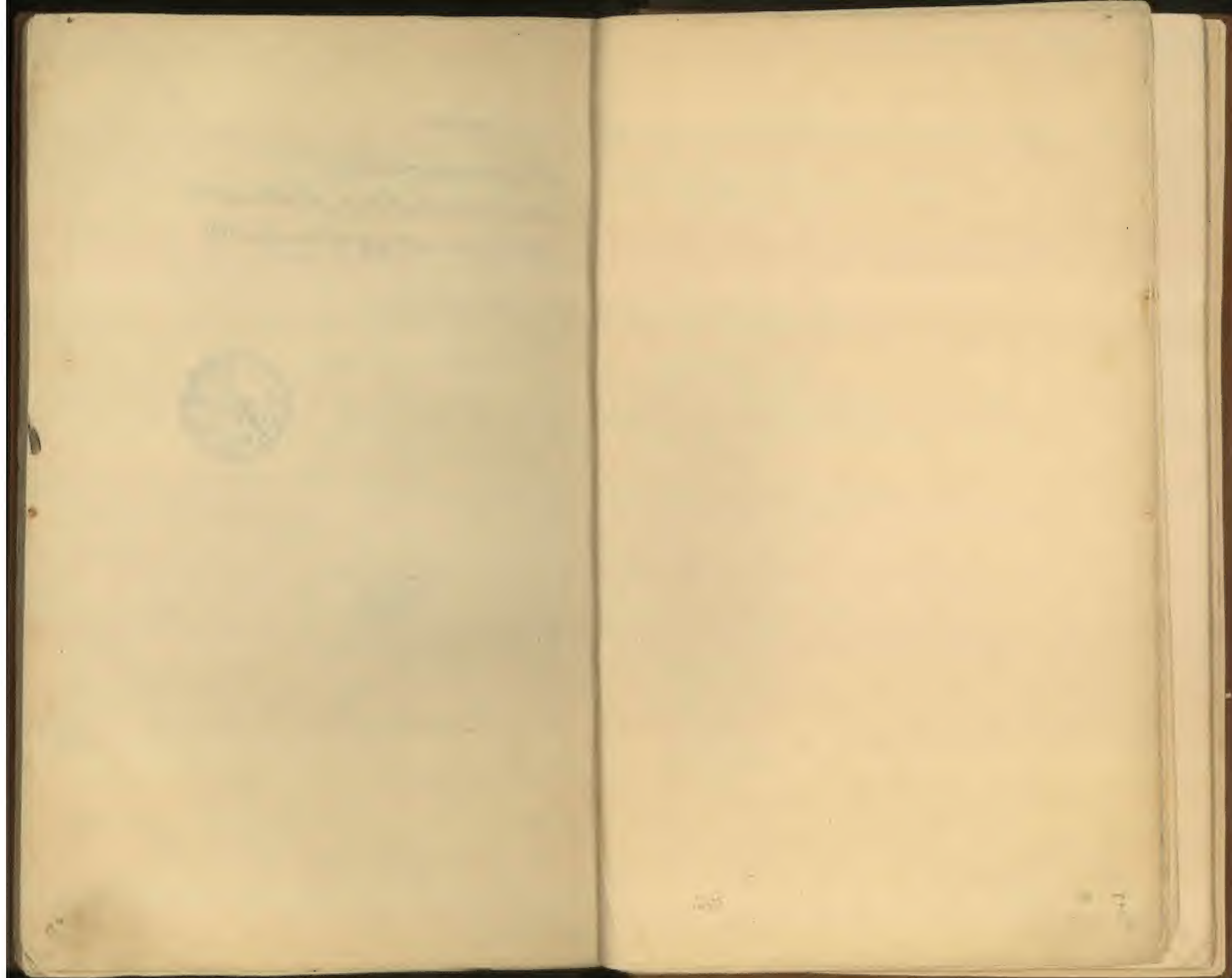
[illegible]











بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهاده هو الرحمن الرحيم

هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون

هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم





رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع دیباچهٔ صنع قدیم   هر مصرع از صحیفهٔ لطف [illegible]

توکلت علی الحی القیوم

انوری
آنکه بر لوح زبان یا حرف اول نام اوست   آن همی گوید الله وان خدا آن تنگری

نظامی
خرد هر کجا گنجی آرد پدید   ز نام خدا سازد آن را کلید   (نشان نثر جدیدات داد ناپدید
در بسته را از که جوییم کلید)

شیخ نظامی گنجه ای [illegible] از قهستان قم و میان [illegible] در گنجه اقامت فرموده و از جوانان راه عبادت و ریاضت [illegible]
و [illegible] از انظار دور [illegible] و [illegible] از دربار [illegible] و گنجه [illegible] شاه چهارصد تومان عراقی که [illegible]
با [illegible] و [illegible] فرستاده و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت گنبد و اسکندرنامه و خردنامه
[illegible] به ناسخ [illegible] گوهر افشانی کرده و وفات در پانصد و نود و شش
مقبره او در گنجه زیارتگاه خاص و عام است

(الا کل شیئ ما خلا الله باطل) وکل نعیم لا محالة زائل

لبید بن ربیعه از شعرای جاهلیت است [illegible] و عمری دراز [illegible] گویند [illegible]

۱۰

فی الکشکول
(در هر چه بنگرم فقط از روی عبرتی   در وی شرح آیت توحید صد دلیل)
(بگذر تو از دلیل و مدلول راه بر   او را از او شناس نه از بحث و قال و قیل)

شیخ لطف الله رازی صاحب تذکره هفت اقلیم [illegible] و [illegible] [illegible] سلطنت [illegible]
ای نام تو زیب دفتر علم و عمل   در یاد تو روح قوت ابیات و غزل
گنجیده ز لطف هیئت ترجیحات   یک حرف ز اسرار حریم تو اجل
(تبارک الذی لا عقل یدرکه   ولا تصوره الاوهام والفکر)

من الحقیر
(با حدوث سمات و نقص جهات   کی توان گفت نعت ذات و صفات)
(او از آن برتر است و عالی تر   کز وصفش نطق زنند بشر)

حافظ
(عالم بجز دو شیئ الا الله نیست   غافل مشو جهان که وشش ایست باید بدست)
(دریا بوجه خویش موجی دارد   خس پندارد که این کشاکش با اوست)

(فمت بما ضمت الیه السماء)   تحلیت [illegible] خلف ستورها

للشیبانی
(جانت [illegible] شاهد   و [illegible] هاجر [illegible] شاهد تو)

(مولوی   روز روشن هر که او جوید چراغ   عین جستن کوریش دارد بلاغ)
([illegible] اما یا کو گواه   گویدت ای کور از حق دیده خواه)
(در میان روز گفتن روز کو   خویش رسوا کردن است ای تندخو)

حکیم سنائی غزنوی اول [illegible] [illegible] [illegible] بهرام شاه غزنوی گفته و [illegible] [illegible]
[illegible] حدیقه   (کفر و دین هر دو در رهت پویان   وحده لا شریک له گویان)

هست در وصف او به وقت دلیل   نطق تشبیه و خامش تعطیل   (عقل و جان هر دو واله مقبلش)
(یک عاجز ز کنه معرفتش   چون تو در علم خود زبون باشی   عارف کردگار چون باشی)
(هر چه آن نقش علم و معرفت است   آن همه کفر عالم صفت است)   (برتر از عقل و وهم و حس [illegible])
هست خاطر خدای شناس [illegible]   عقل [illegible] تا در او   فضل حق بر تو [illegible]
عقل عقل است و جان جان است او   آنچه او برتر است آن است او   (پاک از آنها که غافلان گفتند)
(پاکتر زانکه عاقلان گفتند)   (نور خورشید در جهان فاش است   آفت از ضعف چشم خفاش است)
(آنچه پیش تو بیش از آن ره نیست   غایت فهم توست الله نیست   ذات او کی عارف عالم)
(برتر از این و کیف و از این [illegible])

(و من الامام الرابع ؏ [illegible] فذلك فادق معانيه)

(فهو مخلوق مثلكم مردود اليكم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله زبانيتين كمالها)

افضل الدين الكاشي از بزرگان علما است که خواجه طوسی او را ستوده و افضل الدين در زمان محمود غزنوی [illegible] گويد

(گفتم همه ملک حسن سرمايه تست / خورشيد فلک چو ذره در سايه تست)
(گفتا غلطی ز ما نشان نتوان داد / از ما تو هر آنچه ديده‌ئی پايه تست)

(فهيهات ان تصطاد [illegible] / [illegible] عن كسب الانحا)

(هر چه مفهوم عقل و ادراک است / ساحت قدس او از آن پاک است / بوريا باف [illegible]
[illegible] حرير [illegible])

[illegible] فرمايد (الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعمائه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا
نعت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود)

نظامی (ای برتر از اندیشه تا به تو [illegible] دريافت [illegible]) [illegible]
باندازه فکرت [illegible] چندان [illegible] که [illegible] پايان [illegible]
(چه پايان [illegible] کاينات [illegible] انديشه [illegible])

سعدی [illegible] ز انديشه [illegible] [illegible] هزار
که [illegible] محيط است علم ملک [illegible] قياس تو [illegible] محيط
(نه ادراک [illegible] نه فکرت [illegible] که خاصان [illegible]
بلا احصی از [illegible] که [illegible] محرم [illegible]
(کسی [illegible] که [illegible] در اين [illegible]
[illegible] (همه هر چه هستند [illegible] که با هستيش نام هستی [illegible])
ولهُ [illegible] که [illegible] چه [illegible]

[illegible] القاسم بن [illegible] اکثر اشعاره في الزهد [illegible]
[illegible]
[illegible] وكل الى ربه [illegible]
فيا عجبا كيف يعصى الاله ام كيف يجحده الجاحد (و في كل شيء له آية تدل على انه واحد)
(و لله في كل تحريكة و تسكينة في الورى شاهد)

في التوحيد

لابن ابي الحديد و هو عز الدين عبد الحميد بن ابي حامد هبة الله بن محمد بن حسين بن ابي الحديد
المعتزلي الفاضل [illegible] ابن ابي الحديد [illegible] تا انقراض دولت آل عباس [illegible]
[illegible]

(تاه الانام بسكرهم فلذاك صاح القوم عربد / ونجا من الشرك الكثيف مجرد الفرسان مفرد)
(يا درة العقد [illegible] فازوا موسى الكليم ولا المسيح ولا محمد)
(كلا ولا جبريل وهو الى محل القدس يصعد / علوا ولا النفس البسيطة لا ولا العقل المجرد)
(من كنه ذاتك غير انك واحدي الذات سرمد / فليخسأ الحكماء عن حرم له الاملاك سجد)
(من انت يا رسطو ومن افلاط قبلك يا مبلد / ومن ابن سينا حين هذب ما اتيت به وشيد)
([illegible] والحقيقة ليس توجد / ورأوا وجوها وانما [illegible])
(ما انتم الا الفراش رأى السراج وقد توقد / فدنا فاحرق نفسه ولو اهتدى رشدا لابعد)

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابو نصر فارابی (اسرار وجود خام و ناپخته بماند / وان گوهر بس شريف ناسفته بماند)
(هر کس ز سر قياس چيزی گفتند / وان نکته که اصل بود ناگفته بماند)

(عباراتنا شتى وحسنك واحد / وكل الى ذاك الجمال يشير)

غزالی (ای [illegible] که [illegible] / [illegible] کجا [illegible])
(در ذات تو [illegible] / [illegible] کجا [illegible])

[illegible] سعدی [illegible]

افضل الدين كاشي
([illegible])

[illegible]

(مولوی: ای برون از وهم و قال و قیل من / خاک بر فرق من و تمثیل من)

(کیفیة المرء لیس المرء یدرکها / فکیف کیفیة الجبار فی القدم)
(هو الذی ابدع الاشیاء مبتدعا / فکیف یدرکه مستحدث النسم)

(فردوسی: خرد گر سخن برگزیند همی / همان را گزیند که بیند همی / بدین آلت رای و جان و روان / ستود آفریننده را کی توان
جهان را بلندی و پستی توئی / ندانم چه‌ای هرچه هستی توئی)

(قال النابغة الجعدی: الحمد لله لا شریک له / من لم یقلها فنفسه ظلما / المولج اللیل فی النهار وفی النهار لیلا یفرج الظلما
الخافض الرافع السماء علی الارض لم یبن تحتها دعما / ثم عظاما اقامها عصب / ثمت لحما کساه فالتأما
ثم کسا الریش والعقائق ابشارا وادما / من نطفة قدها مقدرها / یخلق منها الابشار والنسما
والصوت واللون والمعایش والارزاق شتی وفرق الکلما / ثمت لابد ان سیجمعکم / والله جهد شهادة قسما)

خواجه نصیر الدین طوسی

(موجود بحق واحد اول باشد / باقی همه موهوم و مخیل باشد / هر چیز جز او که آید اندر نظرت / نقش دومین چشم احول باشد)

وقال بعضهم والظاهر انه لابن ابی الحدید المعتزلی

(فیک یا اغلوطة الفکر / تاه عقلی وانقضی عمری / سافرت فیک العقول فما / ربحت الا اذی السفر)
(رجعت حسری وما وقفت / لا علی عین ولا اثر / فلحی الله الاولی زعموا / انک المعلوم بالنظر)

نظامی در لیلی و مجنون: ای هیچ خطی نگشته زاول / بی حکم تو نام تو مسجل / ای واهب عقل و باعث جان
(با حکم تو هست و نیست یکسان / ای هرچه رمیده وارمیده / در کن فیکون تو آفریده)
(در صنع تو کآمد از عدد بیش / عاجز شده عقل علت اندیش / [illegible] دیده تاریک
(وآنگاه رهی چو موی باریک) توفیق تو گر نه ره نماید / این عقده به عقل کی گشاید

(سعدی: سبحان من یمیت ویحیی ولا اله / الا هو الذی خلق الارض والسما)

وله ایضا: اول و آخر توئی و حیات / هست کن و نیست کن کاینات / با خبر [illegible]
اول و آخر همه [illegible] / گشته در این دایره [illegible] / کولمن الملک زند جز خدا
(ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده / زیر نشین علمت کاینات
ما بتو قائم چو تو قائم بذات) / هستی تو صورت پیوند نه / تو بکس و کس بتو مانند نه
همه فانی و بقا بس تو راست / ملک تعالی و تقدس تو راست / [illegible]
جمله تو سرمایه بود همه / نام وفا داشت [illegible] / [illegible] همه [illegible]
(با همه چون جان بتن آمیخته / پاک ز آلایش و پاک و پاک) گرچه نماینده [illegible] تو [illegible]

جامی و هو عبد الرحمن در اوایل [illegible] مشهد هجری تحصیل ظاهری و باطنی پرداخته و استفاده [illegible] [illegible] نقشبندیه [illegible] معاصر سلطان حسین بایقرا بوده و در روزگار [illegible] فرموده
و در [illegible] بکمال داشته و [illegible] شده [illegible]

(حرف الهی چو برآورد علم / زهره قلم را که گذارد قدم / معرفت از چون [illegible]
(شحنه غیرت که کشد تیغ [illegible] / ورکه اندیشه برانگیخته تیز / دست تمنای [illegible] تیغ تیز)
(حرف کمالش ز خطا کبریا / مهر زده بر دهن انبیا / با صفتش [illegible] نشسته [illegible]
کور تر آن چشم که بیننده [illegible])

و هو [illegible] از متاخرین قرن [illegible] بوده و مرید حاج میرزا ابوالقاسم [illegible]
(جمال خویش را تا جلوه داد آن شاهد یکتا / ز یک معنی پدیدار شد هزاران صورت زیبا)
(چو جان در تن بصورت گشته معنی مخفی و پنهان / چو پیدا گشت در صورت گشته معنی هویدا)
(فروغ لم یزل در ما [illegible] / جمال [illegible] [illegible])

[illegible] من جلال وقدرة وسناء / فالذی ابدع البرایا [illegible] سبحان [illegible]

خواجه حافظ علیه الرحمه (نشوی واقف یک نکته ز اسرار وجود / گر تو سرگشته شوی دایره امکان را)
وله ایضا (در کارخانه‌ای که ره علم و عقل نیست / وهم ضعیف رای فضولی چرا کند)
وهم از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تا از [illegible] نکته توحید بشنو

ابن ابی الحدید المعتزلی [illegible]
(تامل فی نبات الارض وانظر / الی آثار ما صنع الملیک / عیون من لجین ناظرات
علی قضب الزبرجد شاهدات / باحداق هی الذهب السبیک / بان الله لیس له شریک)
قریب بمضمون بیت آخر است فرمایش شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی [illegible]
(برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار)
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] شیراز [illegible] سعدی [illegible]
مصلح بن عبد الله شیرازی [illegible] [illegible]
همه قبیله من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
[illegible]

وچهار حج گزارده پیاده و با شیخ شهاب الدین سهروردی سفر دریا کرده و سیاحت هندوستان و ماوراء النهر نموده و شام و حلب ... و در ملک روم صحبت مولوی رسیده و واز ان حضرت ...
واخر عمر در شیراز ... بجهت ایزدی پیوسته ...

باب ... فی خطبة ارجوزة ...

(الحمد لله بقدر الله لا بقدر وسع العبد ... والحمد لله الذی ... ان ...)
والحمد لله الذی ... فانما ...

نظامی علیه الرحمه کسی کو ادمی را کرد بنیاد کجا گنجد بوهم ادمیزاد (نه دانا ذات ان خبر دارد نه دانا بشر را
که وهم هر دو کون ... تو شو ... بین کادراک ... نظرها نکند با چشم کوتاه) ... و له ایضا
(تو پنداری که عالم جز همین نیست زمین واسمان غیر از این نیست چو ان کرمی که در گندم نهان است)

(زمین واسمان او همان است)

و له ایضا
(دران ساعت که باشد نشو جانها تکلم ... رونده بر زبانها دران حضرت که ان ... زبان ...)
(نظر از ... مهر ... چون ... کمال ... هم ... بر بیکت ...)
(خداوندی که خلاق الوجود است وجود بشر ... نعت ... خرد ...)
اگر ... جهان است به ... دگر ... کان ...
بیکت ... بی ... رسولی ... پیغمبر ...
و له ایضا
(تو ان هستی که با ذکرش ... تو هستی دان ... تو ... وحدت ...)
(خداوندیت را انجام و اغاز نه انداول ... باز)

(در حیات ... من عرف نفسه فقد عرف ربه)
(هر که خود را چنانکه بود بشناخت تا ابد سر بلند گر افراخت (فانیان شد که نقش ... هر که ... نقش ...
(چون تو خود را شناختی ... بشناختی خدای خود ... رنت) وان ... خبر ...)
(زمین ... دیگر ... هر چه هست ... بایکایک ... عالم
خواندم ... ورق ... چون ... ورق ...

(... محیط ... پیدا ... هیکل ... اگر چه ...)
(توحید ... از حلول عرش ... گاه ... هم ...)

وقد قال محمد بن ابی المغرب فی مدح المعز ... معد بن المنصور العلوی
(ابنية ... حتی اذا ... فغایاتها بین التصوب والتصعید)
(رایت موضع ... رایت موضع تکییف وتقدید)
وهذا مدح ... بالخالق لا بالمخلوق

شیخ محمود شبستری (تو از ... ... حقیقة العین ز کاف ونون ...)
(چو قاف قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد)
(جهان خلق وامر از یک نفس شد که هم اندم که امد باز بس شد)
(تعالی الله قدیمی کو بیکدم کند اغاز و انجام دو عالم)
(جهان خلق وامر اینجا یکی شد یکی بسیار و بسیار اندکی شد)
(همه از وهم تست این صورت غیر که نقطه دایره است از سرعت سیر)
(یکی خط است ز اول تا باخر بر او خلق جهان گشته مسافر)
(همه دگر چه یکی دارد ... ولیکن خود وحدتش هرگز نهایت)

... ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

سعدی ما نخوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا
وله ... گر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی نشان چه گوید باز
عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان اواز
(دیگری گوید ... علم ... در ... صحابه شدند)
(... خواب ...)
(... نهایة اقدام العقول عقال وغایة سعی العالمین ضلال)
... الامام ... گفته ... چون ...
(عمر گذشت ... تا صبح ... فکر ...)
(... احتیاج ... دارد ... احتیاج ...)
(...)
... التوحید ... کبریا ... جلال
(...)

دو بی ساحت که گر عالم نبودی سر موئی از انجامکم نبودی

(ای کرده ز کلک صنع ترکیب بشر ز انشای تو نقش بسته اجسام و صور)
(هر حرف که از خامه حکمت زده سر طغرای قضا گشته و عنوان قدر)

بابافغان شیرازی
(گر چراغ است در این خانه و گر پروانه هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند)
در حقیقت صفت عاشق و معشوق یکی است این دو جنبان صنم و برهمنی ساخته اند
و مطلع غزلش این بیت است
گلرخان بر سر عالم چمنی ساخته اند چمنی بر سر خوبان کهنی ساخته اند

مولوی

(ای ماه جمال دلبندی که بی مثل و بی همتائی تو آن بی مثل و بی شبهی که دور از دانش مائی)
(زهی کز خرد خیزد از آن و هم و خرد دوری ز دانی که از او خیزد و تو دور از چشم انائی)
وله ایضا
(نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیائی همه عزی و جلالی همه علمی و کمالی همه نوری و سروری همه جودی و جزائی)
(همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزائی احد لیس کمثله صمد لیس له ضد لمن الملک تو گوئی که مر او را تو سزائی)

سعدی (به ذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح خوان است که هر خاری به تسبیحش زبان است)

ای که تو ناپیدائی و پیدائی ای که تو بی جا و به هر جا توئی ای که توئی رنگده این خاک و سنگ برزده نقش دو جهان یک به یک
ای که دو عالم به درت دادخواه سر زنی بندگیت مهر و ماه جمله جهان فانی و باقی توئی کون و مکان را همه جانی توئی
هر که شده عاشق روی نگار چون نگری هست تو را خواستگار بلبل خوشخوان چو فغان می زند بر دم عشق تو صلا می زند

سعدی (چنان لطف خاصش با هر تن است که هر بنده گوید خدای من است)
(همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند)





من المنسوب الی امیر المؤمنین علیه السلام

لک الحمد یا ذا المجد والجود والعلی تبارکت تعطی من تشاء وتمنع

(یا خالق البریة یا واهب العطا یا رازق الخلائق یا منجی الوری) با ران رحمت و کرمت ماحی الذنوب دریای رأفت و نعمت واسع
کس را نه حمد و ثنا و سزاوار حمد نیست حمد و ثنا تو راست لک الحمد والثنا (امر تو بی تغیر و حکم تو بی شریک ملک تو بی زوال و بقا [illegible]
گر موت را دلیل تو [illegible] بهتر از حیوة ده درد را طبیب تو [illegible] از دوا مردی که از رضای تو خیزد به از قبول [illegible]
گر دل [illegible] تو [illegible] هلاک در جان مطیع رای تو باشد [illegible] در حلقه ارادت خاصان درگهت [illegible]
(زان برتری که عقل بوصف تو دم زند ما از کجا و نعت جلال تو از کجا)

من المنسوب بابی عبد الله روحی و روح العالمین لتراب مرقده الفداء

یا ذا المعالی علیک معتمدی	طوبی لمن کنت انت مولاه
طوبی لمن کان نادما ارقا	یشکو الی ذی الجلال بلواه
اذا خلا فی الظلام مبتهلا	اجابه الله ثم لبّاه

فی المناجات

مولوی هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلش کنی گرچه جوی خون بود نیلش کنی این چنین مینا گریها کار تست این چنین اکسیرها ز اسرار تست
ای قدیم راز دان ذو المنن [illegible] مولانا جلال الدین محمد بلخی شهیر بمولوی رومی قدس سره والدش شیخ بهاء الدین بلخی
ولادت آن بزرگوار در ششصد و چهار [illegible] و چون سلطان العلماء والد آن بزرگوار در ششصد و [illegible]
برد سلطان علاء الدین سلجوقی با صدور و اکابر [illegible] حضرت مولوی را [illegible]
و بعد از سالی دست ارادت بسید برهان الدین ترمذی داده و علوم باطنی [illegible] سال خدمت او کرده
بعد از وفاتش بچنگال خدمت شمس الدین تبریزی آویخته و پس از غروب شمس [illegible]
نموده [illegible] صحبت [illegible] الدین [illegible] تا رسید [illegible] و ششصد و هفتاد و [illegible]
بعالم بقا شتافت [illegible] حضرت شیخ [illegible] حضرت
شیخ باو داده

آصف [illegible] ای روان بخش هر تو مندی [illegible] تو کنی فضل [illegible] مهربان [illegible]
(با قبول تو ای زعلت پاک [illegible] خوب و زشت [illegible] خاک [illegible] چون [illegible] بهشت [illegible]
(در بهشت [illegible] (ای [illegible] امید وار آن تو
[illegible] مشو [illegible] ملا تقنطوا [illegible]
(تو [illegible] خویش [illegible] ای همه تو
(ای [illegible] خویش کن [illegible] خویش کن [illegible]

الرعید [illegible] احوال [illegible] دل [illegible] گر [illegible] سینه [illegible] زبان [illegible]

اصفی [illegible]
[illegible] هیچ مسلمان را [illegible]
[illegible] گر تو [illegible] را
اصفی [illegible] که توحید تو گویم [illegible] هیچ مسلمان را



مصیبت ...

(ای بولای تو تولای من / از خود واغیار تبرای من / بود تو چیده الی پیدای من / گر شکافند سراپای من

(مهر تو جنبنده در اعضای من

نه که ره اگر بنگه ورد کنی / بر منظور حکم روا روکنی / خسته شیرین دل خسرو کنی / جلوه پی جلوه کو نو کنی

صورت دیگر ز هیولای من

صورت اشیا نگاران بجود / ستوی وجود از عدم او نبخود / ای که نقش بشر ... / یک نقش گرگه [illegible]

وای من وای من وای من

(صاد [illegible] / آمد و پیش از [illegible]) (عشق من از [illegible] / [illegible]

(حقل من و [illegible] من [illegible]

(کون و [illegible] آینه ذات تو / سینه [illegible] مشکوة تو / زادی من صیقل مرآت تو / تا شد از [illegible]

(سر تو [illegible] الا [illegible]



[illegible]

در صفت کلام الله

قال الله تبارک و تعالی شأنه

(قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا)

قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی

(و قال تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله)

و قال رسول الله (القرآن فیه خبر من قبلکم و نبأ من بعدکم و حکم ما بینکم)

سنائی (عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط / عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار)

من حدیقه (حرف قرآن و معنی قرآن / آن چنان است کو لباس و تن جان / حرف را بذبان توان راندن / جان قرآن بجان توان خواندن) قول باری شنو هم از باری / کو حجاب است صنعت [illegible]

لعبد العزیز الفشتالی من قصیدة فی مدح الرسول

(وان کتاب الله اعظم آیة / به افتخر [illegible] و [illegible])

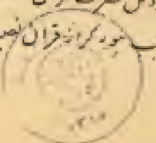
للعباس بن مرداس السلمی فی قصیدة یمدح الرسول و کان من شعرائه

رأیتک یا خیر البریة کلها / نشرت کتابا جاء بالحق معلما
شرعت لنا فیه الهدی بعد جورنا / عن الحق لما اصبح الحق مظلما
ونورت بالبرهان امرا مدمسا / واطفأت بالبرهان جمرا تضرما
اقمت سبیل الحق بعد اعوجاجها / و کانت قدیما رکنها قد تهدما

سنائی جای دیگر در گفته یزدان و پیغمبر شو دور / کانچه قرآن و خبر نیست فسانه است و هوس
(اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین / یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس)

لابن العماد [illegible] فی تعظیمه [illegible] / فیه شفاء للصدور [illegible] / [illegible] منه و غیر منقطع

حکیم سنائی (عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد / که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا)
(عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی / که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا)



قال ص ان القلوب لتصدء كما يصدء الحديد قيل يا رسول الله وما جلاؤها قال قراءة القرآن وذكر الموت

وعن امير المؤمنين ع لا خير في عبادة لا فقه فيها ولا خير في قراءة لا تدبر فيها

عن ابراهيم الخواص دواء القلب خمسة اشياء قراءة القرآن بالتدبر وخلو البطن وقيام الليل والتضرع عند السحر ومجالسة الصالحين

(مولوی) اول و آخرش نقش کی شود / گفت او کان مداد البحر او / هفت دریا گر شود کلی مداد / نیست مر پایان شدن را هیچ امید
باغ و بیشه گر شود یکسر قلم / زین سخن هرگز نگردد هیچ کم / این همه حبر و قلم فانی شود / وین حدیث بی عدد باقی بود)



في نعت النبي ص والثناء عليه

(قال الله تعالى شأنه العزيز وما ارسلناك الا رحمة للعالمين)



لامیر المؤمنین ویعسوب الدین وقائد غر المحجلین صلوات الله وسلامه علیه

نبی اتی من کل وحی بحفظه فسمه وبی فی الکتاب محمدا اغر کغرة الشمس صورة وجهه جلا الغیم عنه ضوءه فتوقدا

امین علی ما استودع الله قلبه وان کان قولا کان فیه مسددا

وقال علیه الصلوة والسلام

وبکیت بنفسی ابن المصطفی الذی جواد باالرحمن من غمة الجهل ویفدیک جوابی وفداهلی لمن انتمی منه الی الفرع والاصل

ومن جده جدی ومن عمه ابی ومن نجله نجلی ومن بنته اهلی لک الفضل انی حیث شکر واحسان ما اولیت یا خاتم

این چند شعر انوری متضمن است در ثنای حضرت رسالت ص یا اخیر الخلق علیهم السلام

(ای کاینات را بوجود تو افتخار ای بیش از آفرینش وکم زافریدگار)

ای فکرت تو منشی امروز دیده را وی بعثت تو حاصل امثال واده بار

قادر بحکم بر همه کس اسکان نیست فایض بجود بر همه کس افتاب وار

لسان الدین خطیب اندلسی گفته

وعندی الی انصار دینک نسبة علیک صلوة الله ما ذر شارق

هی الفخر لا یخشی انتقالا مقیمة وما داق من وجه الصباح وسیمه

فلا تنسنی یا خیر من وطئ الثری فمثلک لا ینسی له یه خدیعه

خاقانی

بنور صبح صادق دین محمدی این دو شناس باش چو خورشید صد زبان لا زان شده اژدهای دو پیکر تا فرو خورد هر شرک و رشک کردوه

وزانهای تاج بتارک مصطفا است عقل آفرینش از بن دندان کمینه بیان اینجا که دم گشت سرافیل وعودش جان بازیافت

(وانجا که کوس دولت او کوفت لا اله اواز قد صدقت باهر الاکان) ان شاهر لعبک دشا کرد ناستم مخصوص تم فانند برد مقصود کن

ادم بجای بودن او بود شیرخوار اندر شرایم بکتب اوکشت درس خوان مهر دار و خمیر کرده بیت چو افتاب شاهد همیش وازا بر

هر دو استان کمران بر ثنای محمد است دستان کاهنان شمر از انده دستان

وقد ذکر بعض الشعراء القصیدة التی انشدها ابو طالب بعد محمد ص وفیه حجة علی المنافقین الذین اتهموه بعدم الاسلام

اعوذ برب البیت من کل طاعن علینا بسوء او یلوح بباطل ومن فاجر یغتابنا بمغیبة ومن ملحق فی الدین ما لم نحاول

کذبتم وبیت الله نبزی محمدا ولما نطاعن دونه ونناضل ونسلمه حتی نصرع دونه ونذهل عن ابنائنا والحلائل

وحتی نری ذا الردع یرکب ردعه من الطعن فعل الانکب المتحامل وینهض قوم فی الحدید الیکم نهوض الروایا من طریق حلائل

وانا وبیت الله ان جد جدنا لتلتبسن اسیافنا بالاماثل بکل فتی مثل الشهاب سمیدع اخی ثقة عند الحفیظة باسل

وما ترک قوم لا ابا لک سیدا یحوط الذمار غیر ذرب مواکل وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

یلوذ به الهلاک من ال هاشم فهم عنده فی نعمة وفواضل ومیزان صدق لا یخیس شعیرة ووزان صدق وزنه غیر عائل

الم تعلموا ان ابننا لا مکذب لدینا ولا یعبا بقول الاباطل لعمری لقد کلفت وجدا باحمد واحببته حب الحبیب المواصل

وجدت بنفسی دونه وحمیته ودافعت عنه بالذری والکلاکل وایده رب العباد بنصره واظهر دینا حقه غیر باطل

وله ایضا لقد اکرم الله النبی محمدا ص فاکرم خلق الله فی الناس احمد وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد

وقد حث التعرائد فی قصیدة احمد ان ونعیده نبی اتانا بعد یاس وفترة من الرسل والاوثان فی الارض تعبد

فامسی سراجا مستنیرا وهادیا یلوح کما لاح الصقیل المهند وانذر نیرانا وبشر جنة وعلمنا الاسلام فالله نحمده

وهذه الابیات لحسان بن ثابت

وانشد الورقة عم الخدیجة لحضرة رسالة ص قبل البعثة

فان یک حقا یا خدیجة فاعلمی حدیثک ایانا فاحمد مرسل وجبریل یاتیه ومیکال معهما من الله وحی یشرح الصدر منزل

یفوز به من فاز عزا لدینه ویشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال الجحیم تغلل

وقال ابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب بعد وفاته صلى الله عليه وسلم

فقد كان يجلو الشك عنا بما يوحي اليه وما يقول · ويهدينا فلا نخشى ضلالا · علينا والرسول لنا دليل

كعب بن مالك در رثاى حضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه وسلم [illegible]

فثبت الله ما اعطاك من حسن · تثبيت موسى ونصرا كالذى نصروا

ثم الصلوة على النبي وآله · ما لاح برق في غمامة مطر · الست [illegible] بن ثابت

[illegible] · اذا المكارم من آفاقنا ذكرت · فانما بك فينا يضرب المثل

لمحمد بن محمد حفيد ابي بكر العطار الجزائرى بترتيب حروف المعجم وقد كتبت عدة مقاطيع منها

انوار احمد حسنها يتلألأ · المصطفى يجلى الكمال بحجة · الشمس تخجل وبدرها اضوأ · النور منه تقسم ومجزأ

قد زان ذاك النور ارضا · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على الملك الشفيع الاشرف · صلوا على الورد المعين الاعذب · صلوا على نور لوى في يثرب · صلوا عليه بشرق او مغرب

ما زال في الرسل الكرام كريما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على زهر الكمال الثابت · صلوا على بدر البهاء الثابت · صلوا على من فاق نعت الناعت · خير الورى من ناطق وصامت

واعزهم نفسا واطهر خيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من نوره يتبلج · صلوا على من عرفه يتأرج · بحضرة العليا وليلا يعرج · صلوا على من حازه مجد بهيج

وجها على العرش المجيد عظيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على البدر المنير اللائح · صلوا على صبح الرشاد الواضح · صلوا على الملك الزكي الفاتح · صلوا على الهادي النبي الناصح

الرشد منه والهدى تعظيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من شرعه لا ينسخ · صلوا على من عهده لا يفسخ · صلوا على من بالشفا يتضمخ · عليا وعليا الكمال تورخ

ذل المعاجز والكمال قديما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على الهادي لاعذب مورد · صلوا على خير الانام الاوحد · صلوا على بدر التمام الاسعد · محمد فخر ومن مكمد

الله عظم قدره وتعظيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالكمال مخصص · صلوا على من نوره لا ينقص · صلوا عليه على الدوام واخلصوا · خلق طه بالاس لا تنقص

شمل الورى طرا وطاب نسيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالهداية يحفظ · صلوا على من بالنبوة يلحظ · صلوا على من بالهداية يحفظ · لعصابة نار الجحيم تغيظ

ورضاه حسب لنا وطاب نسيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على النور الاعز السابغ · صلوا على البدر الاتم البازغ · صلوا على الملك الزكى البالغ · صلوا على الورد المعين السائغ

للوارد من به غدا تنعيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على البدر المنير الاكمل · صلوا على الروض البهى الاجمل · صلوا على الهادى النبى الافضل · المصطفى الارقى كانزه محفل

فيه تقدم وحده تقديما · صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من بالنبوة زينا · صلوا على من بالكمال تحصنا · صلوا على هاد ابان دينا · محمد فخرنا بادراك المنى

بحق ارسل رحمة ورحيما · صلوا عليه وسلموا تسليما

الحمد كه شه سرير لولاك آمد · جانى است كز آلايش تن پاك آمد · يك حرف زمجموعه عرش [illegible] · لولاك لما خلقت الافلاك آمد

لأبي العباس احمد المغربي على الحروف وانتخبت منها عدة مقاطيع

(الله زاد المصطفى تعظيما وقضى له التفضيل والتقديما وأناله شرفا لديه جسيما فهو الذي تم فخره تتميما)

صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من خص بالاثناء والبدء بين الثرى والماء ثم استقر النور في الآباء فزادوه كرامة وتكريما

صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على بدر بدا من يثرب فاضاء بالانوار اقصى المغرب وجلا عن الدنيا دياجي الغيهب فهدانا نهج الرشاد قويما

صلوا عليه وسلموا تسليما

ومنها

صلوا على من بالغيوب تحدثا وبروحه الروح المقدس ينفث محمد شفيعنا اذ بعثا في يوم يبعث [illegible] رميما

صلوا عليه وسلموا تسليما

ومنها

صلوا على من كلمه زارع والفضل كفت المتين الصارع والجذع حن له وما الاجذاع بالشوق [illegible]

صلوا عليه وسلموا تسليما

صلوا على من كان بصيرا بالقفا [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

[illegible]

في نعت النبي ٣

(محمد كه صاحب [illegible] جهان [illegible])

نظامي (محمد كه [illegible] [illegible] كليد مخزن گنج الهي)

(سرير عرش [illegible] تاج امين وحي وصاحب سر معراج [illegible])

([illegible] قلم [illegible] جمشيد) [illegible]

([illegible] زمين وآسمان [illegible] كرده) [illegible]

وقال عبد الملك بن مرحل المالقي المغربي بترتيب حروف المعجم

الف اجل الانبياء نبي [illegible] فضلا من الله العظيم عظيما صلوا عليه وسلموا تسليما

باء بعد في افق كالكوكب ثم [illegible] حتى [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

تاء [illegible] الهدى [illegible] [illegible] من القديم [illegible] [illegible] الكريم كريما صلوا عليه وسلموا تسليما

ثاء [illegible] في كل افق [illegible] [illegible] الهدى [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

جيم [illegible] سراجه الوهاج [illegible] من ليل الظلام الداج [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

حاء حمى دين الهدى [illegible] [illegible] كالجبال الراسخ [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

خاء [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

دال [illegible] [illegible] حتى اقر الناس بالتوحيد [illegible] الاشراك [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

ذال [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

راء [illegible] ان [illegible] لبعض صفات المصطفى [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

زاي [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

سين [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

شين [illegible] من كان من [illegible] لكن [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

صاد [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

ضاد [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

طاء [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

ظاء [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

عين [illegible] في الانبياء [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

غين [illegible] [illegible] حتى [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

فاء فواتح سورة الاعراف [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

قاف [illegible] [illegible] فالخلق في التقصير [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

كاف كريم [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

لام [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

ميم [illegible] [illegible] [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

نون [illegible] ومعجزات [illegible] بالقرآن [illegible] صلوا عليه وسلموا تسليما

يا خير الهادي [illegible] افتتح النهى فتكرت في ملك من [illegible] وقضى بجنة [illegible] فاذا [illegible] صلوا عليه

[illegible] التقدير [illegible] في القرب من عبد [illegible] اجرى من الدمع [illegible] صلوا عليه وسلموا

[illegible] فاخفض من [illegible] يا خير من [illegible] المكارم [illegible] صلوا عليه وسلموا

[illegible] رب العباد [illegible] يا مسلمين [illegible] التسليما صلوا عليه وسلموا

نظامی
نقطه خط اولین پرگار [illegible] نوبر باغ هفت چرخ کهن [illegible]
[illegible] همه هستی طفیل او [illegible] او محمد [illegible]
اولین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] وین جهان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

لبعضهم رحمه الله

لولا النبي محمد [illegible] وعلى الورى قدرا [illegible] ختم الله به النبوة [illegible]
[illegible] بالمكانة [illegible] الكفار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
فاقطع [illegible] يوم القيامة [illegible]

[illegible] ان القلوب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد خير العالمين [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عرش [illegible] روزی [illegible]
[illegible] [illegible] ختم شد این خطبه بدیوان تو

[illegible]

[illegible] فقد اشرفت فوق السماء [illegible] المقام [illegible]
[illegible] كالشمس [illegible] [illegible] [illegible] الخلق خير [illegible]
[illegible] فخر الوجود وشافع الشفعاء المصطفى والمرتضى والمجتبى والمنتقى من عنصر العلياء
[illegible] تاج الرسالة [illegible] [illegible]
[illegible] ذو المعجزات [illegible] [illegible]
وكذاك ردت الشمس [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قد بشر الرسل الكرام [illegible] [illegible]
[illegible] في الكون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] والشمس [illegible] [illegible]
يا مصطفى [illegible] [illegible] [illegible]
يا [illegible] الخلق المشفع فيهم يا رحمة [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

لابن العطاء المغربي

اذا ما بدا برق الحجاز فادمعي تفيض الى الورى ا منها المثاعب اعاتب ايام البعاد وقلّما يرد جوى الشوق بالعتب عاتب

واتجمل بالصبر الجميل وانه ليلهبه من وارد البين ناهب ولما بدت اعلام طيبة قصرت من الشوق والقد طاله نا ب

وقفنا وسلمنا وفاضت دموعنا وحنت الى ذاك الجناب الركائب تزف وتنقل من الشوق قربها وطابت بذاك القرب منا المراتب

فطيبي من تلك المعاهد تربة وتقلب في تلك الرسوم ما رب حوت سيد الرسل الذي حل قدره له في مقام القرب تقضى المطالب

به غالب عن الفاخرين الفنا ولا شرف الا الذي حاز غالب بهادي الورى طرا منا قب وما قب [illegible]

محمد الهادي باشراق نوره تمزق من ليل الضلال غياهب ترقى الى سبع الطباق وما دنا له في ترقيه من الحجب حاجب

وخاطبه في حضرة القدس ربه وادناه في حال الخطاب المخاطب نبي بدت انواره وتلالأت فمنها تضيء النيرات الثواقب

لقد اشرقت شمس النهار بنوره و [illegible] الدجى لما بدا والكواكب الا فاذكروه كل حين وسلموا عليه فذاك الذكر تسمو المراتب

وقوموا على اقدامكم عند ذكره فذلك في شرع المحبة واجب

مولوی علیه الرحمة

احمد از کمیت اسپ او زین ماه بین بر چرخ و بشکافش جبین تا بد انند سعد و نحس بی خبر دور دور تست ای دور قمر

گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم گرچه سیوا ا فزا ابد در وجود اول است او زانکه او مقصود بود

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد بیهوش ماند جبرئیل

لمحمد بن جابر الفاسی [illegible]

یا سید الخلق یا خیر العالم سبحی الی مقام صعب [illegible] والله ذو وقل مقالة عالم یا مصطفی من قبل نشأة آدم

والکون لم تفتح له اغلاق

ثناک قد شهدت ملائکة السما والله قد صلی علیک وسلما یا مجتبی ومصطفی ومکرما ایروم مخلوق ثناءک بعدما

اثنی علی اخلاقک الخلاق

سنائی قدس سره

الحمد لله جهان خان گرس جان خانها محمد امده وسی کرده باشاه و بطاووسی جلوه در بارگاه قدوسی

امده اندر بارگاه خدا دامن خواجگی کشان در پا (انبیا رنجیده هم از راه هر چه شان نقد بود ایثار او)

همه شاکر ز او همه مست شان همه مزدور واو همه بست شان (او سری بود و عقل گردن او وه دلی بود انبیا تن او)

(عقل از عقل بیشتر دل او دیده صنع خدای در گل او جان او دیده را نهان قدم زاده عقل و بودن آدم)

(غرض کن ز حکمت ازلی اول الفکر واخر العمل او) (تا شب نیست روز هستی زاد افتاب چو او نزاد و نیا ید)

هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشته است خاک بر سر او

لابن العطار المغربي ايضا وفيها ذكر من معراج النبي ص استطرادا

شمس الهدى وضحت باشرف مرسل وزهت دجى ليل الضلول المسبل فالنيران المشرقان كلاهما للمصطفى اختر فالعجز مجمل

فالشمس لما ان بدت انواره اومت اليه بالسلام الافضل والبدر قابله بحسن كامل فانشق للبدر الاتم الاكمل

والبدر قابله بحسن كامل فانشق للبدر الاتم الاكمل وعلية الاسراء اجمل منظر بجمال اسراه الحبيب الاجمل

فضلت على الايام من شرفها حازته من شرف النبي الافضل فسرى الى اسنى محل وارتقى والحسن منه بنوره لم يكمل

(رفعت له حجب الجلال باسرها فرای جلالا لم يكن بمثل) حتى انتهى روح الامين لحده وبحيث لم يزل العقل من لم يزل

ناداه لما ان ترقى وحده تلك يا محمد ذا التقرب ليس لي ارقى الى الافق الذي شاهدا وادركت حظوظك بالخصيص الاكمل

واسعد بزورة من تعاظم ملكه واصعد الى عرش الحبيب الاول (فسما فشاهد حضرة القدس التي سبحاتها تغشى حجى المتأمل)

وبدا الكمال له وفوزي مقبلا اهلا وسهلا بالحبيب المقبل انت المراد لسرنا ولوحينا اقبل الينا يا محمد تقبل

والبس بحضرة قدسنا خلع الرضا منا وجر الذيل منها وارفل ولك الوسيلة يا محمد عندنا وبها تجيب وسيلة المتوسل

فاحكم بما يوحى اليك من العلا وانزل بانوار الكتاب المنزل فيه شفاء للصدور وفرقنا مفصل منه وغير مفصل

يا نفس ان تشفيك زورة طيبة فرسولها برء لكل معلل يا قلب وعات الجوى بل تنقضي عني ولوعات الجوى لم تنجلي

وازور قبر الهاشمي محمد ص قبل الرحيل وقبل عذل العذل اني وان بخل الزمان بقربه فلوعتي وبه متيم لم تجمل

سقى الثرى تسكاب تعتبها يهمي ونار صبابتي لا تأتلي

سعدی

ای برترین مقام ملایک مکان تو با منصب تو زیرترین پایه علا شعر ادم بحضرت عالیت پیش آر با وحی آسمان چه زند شعر شعرا

وله رحمه الله بلغ العلى بكماله كشف الدجى بجماله حسنت جميع خصاله صلوا عليه واله

وفي القصيدة [illegible]

وله الصيا [illegible] رفت دنیا محتاجت [illegible] ادنیست روز قیامت گر مگیر ل محمد صلی الله علیه واله

لابي سعيد المرجم الغنسي الاندلسي من قصيدة طنانة

ماذا اقول اذا وصفت محمدا نفد الكلام ووصفه لا ينفد فعليك يا خير الخلائق كلها مني التحية والسلام السرمد

لعلامة المقري التلمساني

واجل الكلام ما كان في مدح شفيع الورى عليه السلام طيب العرف دائم الذكر لا تأتي الليالي عليه والايام

مثل زهر قد شق عنه كمام او كمسك قد فض عنه ختام ليس تحصى صفات احمد بالعد كلما لم تحط به الاوهام

ولوان البحار حبر وما في الارض من كل نابت اقلام كيف تحصى مدح مولى عليه الله اثنى وذكره مستدام

وله المعجزات والآي تبدو لا يغطي وجوههن لثام

سعدي (اي چشم وچراغ اهل بينش مقصود وجود آفرينش) صاحب دل لا ينام قلبي لكن اعيت عند ربه

انشد العلامة المقري عند وصوله بالمدينة

هذا النبي المرتجى لشفاعة يوم القيامة من ذلك المشهد هذا الرؤف بجاره ونزيله هذا سراج الله في تنزيله

هذا الذي لا ريب في تفضيله هذا حبيب الله وابن خليله هذا ابن بانى البيت اول مسجد

هذا الذي اصطفت النبوة خيمه هذا الذي اعتام الهدى تقديمه هذا الذي لقى غداة تسنيمه هذا الذي جبريل كان خديمه

في حضرة التشريف اذ كى معهد هذا الذي شهد الوجود بمجده بمزية التفضيل من مجهده

وابانه من وحيه في نقشه هذا الذي ارتقى البراق بشخصه في ليلة الاسراء اشرف مشهد

يا خاتم الارسال انت الاول فترقى في اعلى المكارم واصعد كم ذا من وجه جلي خلقه

والتقى بالرجى ونفس رحمة لك رحى اقوى الضلالة رحمة بعث الاله بشرعه امة لولاه كانت بالضلالة ترتدي

لابن الخطيب الاندلسي في زيارة قبر النبي صلعم

لله درّ عصابة صاحبتها نحو المدينة تقطع الفلوات وجمام قد حبتها وسفادز ما زلت اذكرها بطول حياتي

حتى اتينا القبر قبر محمد فضل الاله محمدا بصلات خير البرية والنبي المصطفى هادي الورى لطرائق النجاة

لما وقفت بقبره وسلامه جادت دموعي واكف العبرات ورايت حجرته ومسجده الذي قد كان يدعو فيه في الخلوات

مع روضة قد قال فيها انها مشتقة من روضة الجنات وبمنزل الانصار وسط دارهم بيت الهداية كاشف الغمرات

وبطيبة طابوا ولو لا وجهه منفى الكتاب ومحكم الآيات وبقبر حمزة والصحابة حوله فاضت دموع العين منهمرات

سقيا لتلك معاهدا وبقاعها وشهدتها بالخطو والحسنات لا زلت ذو اذا القبر حبيبا ومدينة زهراء بالبركات

صلى الاله على النبي المصطفى هادي البرية كاشف الكربات

للشيخ حسين العاملي والد الشيخ بهاء الدين العاملي قدس سره

العنى الخلاص ومن اخلصت في عمل ارجو النجاة وما نجيت في الظلم لكن تمسكت في ذو العرش نفعه ارجو الخلاص من قد القدم

محمد المصطفى الهادي الشفيع لي يوم الجزاء وخير الخلق كلهم لولا وجوده لكان الناس كلهم كاحرف ما لمعنى من الكلم

لولاه ما نال ذو المعالي محل علا لم يرجعه العالم الموجود من عدم لولم تقل رحمة فوق التراب لما غدا الورى بالتقى فيها على الامم

لولم يكن مجد البدر المنير له ما شرف الترب في قد من قدم

وقال حسان بن ثابت في غزوة البدر مستشعري حلق الماذي يقدمهم جلد النحيزة ماض غير رعديد
أعني الرسول فان الله فضله على البرية بالتقوى وبالجود وقد زعمتم بان تحموا ذماركم وماء بدر زعمتم غير مورود
ثم وردنا ولم نسمع لقولكم حتى شربنا رواء غير تصريد فينا الرسول وفينا الحق نتبعه حتى الممات ونصر غير محدود
ماض على الهول ركاب لما قطعوا اذا الكماة تحاموا في الصناديد واف وماض شهاب يستضاء به بدر انار على كل الاماجيد
مبارك كضياء البدر صورته ما قال كان قضاء غير مردود مستعصمين بحبل غير منجذم مستحكم من حبال الله ممدود

الاعشى واسمه ميمون بن قيس بن جندل كان من شعرائه صلعم
متى ما تناخي عند باب ابن هاشم تراحي وتلقى من فواضله ندا نبي يرى ما لا يرون وذكره اغار لعمري في البلاد وانجدا
له صدقات ما تغب ونائل وليس عطاء اليوم مانعه غدا اجدك لم تسمع وصاة محمد نبي الاله حيث اوصى واشهدا
اذا انت لم ترحل بزاد من التقى ولاقيت بعد الموت من قد تزودا ندمت على ان لا تكون كمثله فترصد للامر الذي كان ارصدا

لكعب بن مالك وهو الصحابي من شعرائه
وافي وان عنفتموه لقائل فدى لرسول الله اهلي وماليا اطعناه لم نعدله فينا بغيره شهابا لنا في ظلمة الليل هاديا
وله ايضا وفينا رسول الله نتبع امره اذا قال فينا القول لا نتطلع تدلى عليه الروح من عند ربه ينزل من جو السماء ويرفع

لعبد الله بن الزبعرى وكان من اشد الناس كفرا وبغضا على رسول الله صلعم فلما اسلم في يوم فتح مكة قال معتذرا
فالآن اخضع للنبي محمد بيد مطاوعة وقلب تائب ومحمد اوفى البرية ذمة واعز مطلوب واظفر طالب
هادي العباد الى الرشاد وقائد للمؤمنين بضوئه نور ثاقب اني رايتك يا محمد عصمة للعالمين من العذاب الواصب
وقال ايضا مضت العداوة وانقضت اسبابها واتت اواصر بيننا وحلوم فاليوم آمن بالنبي محمد قلبي ومخطئ هذه محروم
فاغفر فدى لك والداي كلاهما وارحم فانك راحم مرحوم وعليك من سمة المليك علامة نور اغر وخاتم مختوم
اعطاك بعد محبة برهانه شرفا وبرهان الاله عظيم

سنائی صورت احمد ز آدم بود لیکن اندر صفت آدم از احمد بد و احمد جز ز احمد بر خیا
(هم بر عرش چون ز اضطرار عقل و نفس اندر گذشت گفت در گوششش که الرحمن على العرش استوى)
خاک آدم ز آفتاب جود او زر گشت از آنک خاک آدم را چنان بود او که مس را کیمیا

ومن شعرائه ابو جهل الجمحي عقم النساء فلم يلدن شبيهه ان النساء بمثله عقم متهلل بنعم بلا متباعد سيان منه الوفر والعدم

ومن شعرائه ابو القيس صرمة بن ابي انس بن مالك فلم ير من يؤوي ولم ير داعيا
ثوى في قريش بضع عشرة حجة يذكر لو يلقى صديقا مواتيا ويعرض في اهل المواسم نفسه
فلما اتانا اظهر الله دينه فاصبح مسرورا بطيبة راضيا والفى صديقا واطمأنت به النوى وكان له عونا من الله باديا
يقص لنا ما قال نوح لقومه وما قال موسى اذ اجاب المناديا

ومن شعرائه صلعم النابغة الجعدي وقصيدته الرائية مشهورة ومنها اتيت رسول الله اذ جاء بالهدى ويتلو كتابا كالمجرة نيرا

ومن شعرائه صلعم عباس بن مرداس السلمي قال في قصيدة يعتذر عن الشرك ويظهر الايمان به صلعم
فآمنت بالله الذي انا عبده وخالفت من امسى يريد المهالكا ووجهت وجهي نحو مكة قاصدا وبايعت بين الاخشبين المباركا
نبيا اتانا بعد عيسى بناطق من الحق فيه الفصل منه كذلكا امينا على القرآن اول شافع واخر مبعوث يجيب الملائكا
تلافى عرى الاسلام بعد انتقاضها فاحكمها حتى اقام المناسكا فاقدم ناس حضرة ان رعدها عرجنا باطراف الوفاء الحوالكا
رايتك يا خير البرية كلها توسطت في القربى من المجد مالكا سبقتهم بالجود والمجد والعلى وبالغاية القصوى تفوق الملائكا
فانت المصطفى من قريش اذا سمت على ضمها تنفي القروم العواتكا
وله ايضا يا خاتم النبآء انك مرسل بالحق كل هدى السبيل هداكا ان الاله بنى عليك محبة من خلقه ومحمدا سماكا

لكعب بن زهير

صلى الاله ومن يحف بعرشه والاطهرون على النبي الامجد ما ان مدحت محمدا بمقالتي لكن مدحت مقالتي بمحمد

وقصيدته اللامية مشهورة ونذكر ابياتا منها

ان الرسول لسيف يستضاء به مهند من سيوف الله مسلول في فتية من قريش قال قائلهم ببطن مكة لما اسلموا زولوا

شم العرانين ابطال لبوسهم من نسج داود في الهيجا سرابيل مهلا هداك الذي اعطاك نافلة القران فيها مواعيظ وتفصيل

لابي زكريا جمال الدين الصرصري

لقد كنت بالخير البرية كلها وافضل مبعوث واعدل منصف الست خليل الله من آل هاشم اولى الكرم الهامي على كل معتف

تخيرك الرحمن منهم وانتم لاشرف بيت في قبائل خندف سمت كعب الاباء فوق في ... فقد ... من عين ... ك ...

وكنت نبيا قبل آدم مصطفى كريم نجي انت خير من اصطفي

لشرف الدين محمد بن سعيد البوصيري المصري القصيدة معروفة

هو الحبيب الذي ترجى شفاعته لكل هول من الاهوال مقتحم

محمد سيد الكونين والثقلين والفريقين من عرب ومن عجم

وكلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم

فاق النبيين في خلق وفي خلق ولم يدانوه في علم ولا كرم

فهو الذي تم معناه وصورته ثم اصطفاه حبيبا بارئ النسم

وواقفون لديه عند حدهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم

دع ما ادعته النصارى في نبيهم واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم

منزه عن شريك في محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم

فانسب الى ذاته ما شئت من شرف وانسب الى قدره ما شئت من عظم اعيا الورى فهم معناه فليس يرى للقرب والبعد منه غير منفحم

كالشمس تظهر للعينين من بعد صغيرة وتكل الطرف من امم وكيف يدرك في الدنيا حقيقته قوم نيام تسلوا عنه بالحلم

فمبلغ العلم فيه انه بشر وانه خير خلق الله كلهم وكل آي اتى الرسل الكرام بها فانما اتصلت من نوره بهم

فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس في الظلم

لمحمد بن نصر ... السعدي الانصاري من قصيدة ...

حبا بك عند الله اعلى وارفع وجاهك يوم الحشر اغنى وانفع

وحب رسول الله ذخري وعدتي اذا الملك لا يغني ولا المال ينفع

... منها ... تبره ... خبير بها قلب ... سميع

واشهد ان البدر ليلة تمر له انشق ... له ... المطلع

وكم شجرات اقبلت من مكانها تجيء الى ... ثم ترجع

واشهد ان الجيش اشبع ... بما لم يكن للواحد الفرد يشبع

... الا كما ... ادم وقيل له من ... تشفع

وانت الرسول المصطفى النبي الذي اليه تناهى الفضل والمرجع

ابا طاهر ... حصر ايات مصطفى كريم ... كواكب تطلع

فاشهد ان الجذع حن ... اليه كما حن المشوق المروع

واشهد ان الشمس غابت ... فلم ... بالرد الشمس ...

وان كلام الذئب ... وكلام الضب ...

ومن كفه قد كان ... الحصى كما صح تسبيح ...

وفي والضحى ... والنجم ... بلاغ ... الانام ومقنع

وقال ابو زكريا جمال الدين يحيى بن يوسف الصرصري

رايت رسول الله افصح مرشد والنجح ذي جاه كريم يشفع

وكان صفي الله آدم طينة وفيه لانباء النبوة مطلع

وكان ابن خمس والغمام تظله ... العشر ... الصدر ...

ولما تجلى ... وانتهى الى ... ترتع

... الله ... فاصبح وجه الدين ...

ولما اشتكوا ... هذا الماء من بين الاصابع ينبع

ومن لين في ... حوت صفة الاسلام والقوم ...

على عرشه ... ولقد ... لادم اذ اضحى ...

لقد شرحت منه الملائك صدره وكان له من ...

الى ان ... الاربعين ... فاضحى ... الهدى ...

اتى ... عظيم ... وتاج ... المكرمات ...

وكلمه ... بيان ... بكلمة ... مصقع

... وسقوا ... وهم ... والبين ...

للشيخ كاظم الازري من قصيدته المعروفة وهي من ابدع القصائد

(ما تناهت عوالم العلم الا والى كنه احمد منتهاها) من ترى مثله اذا [illegible] هو [illegible] القضا [illegible]

فاض للخلق منه علم وحلم اخذت عنهم العقول نهاها (هذه من جوهر القدس ذاتا تاهت الانبياء في معناها

(لا تجل في صفات احمد طرفا فهي الصورة التي لن تراها ما عسى ان اقول في ذي معال علة الكون كلها احداها)

(هذه قدسية العلوم فان لم يؤتها احد فمن يؤتاها)

لابي القاسم بن جزي الاندلسي

اروم امتداح المصطفى فيردني قصوري عن ادراك تلك المناقب ومن لي بحصر البحر والبحر زاخر ومن لي باحصاء الحصى والكواكب

ولو ان اعضائي غدت السنا اذا لما بلغت في المدح بعض مآربي ولو ان كل العالمين تألفوا الى مدحه لم يبلغوا بعض واجب

فامسكت عنه هيبة وتأدبا وعجزا واعظاما لارفع جانب ورب سكوت كان فيه بلاغة ورب كلام فيه عتب لعاتب



[illegible]

قال الله تبارک و تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا

در مجمع البیان نوشته که معراج در مکه واقع شده و نماز مغرب را حضرت رسول صلعم در مسجد الحرام خوانده و شب بمعراج رفته و برگشته و نماز صبح را باز بمسجد الحرام خوانده و بیضاوی در تفسیرش میگوید چون حضرت از معراج برگشتند و قریش را خبر دادند همه محال دانستند و تعجب نمودند آنگاه جمعی که سفر بیت المقدس رفته بودند از مردم مکه از آن حضرت اوصاف بیت المقدس را پرسیدند بحول و قوة الهی آنچه حایل بود از برابر چشم حضرت رسالت برداشته شده و بیت المقدس مقابل نظر حضرت آمد و حضرت یک یک اوصاف بیت المقدس را شمرد و بیان فرمود آنها گفتند این اوصاف درست است گفتند حال بگو چه از قافله ما که آمدنی است دیدی حضرت رسول صلعم آنها را باحوال قافله شان آگاهی داد و فرمود فلان روز هنگام برآمدن آفتاب بمکه میرسند قریش آن روز بیرون رفتند و قافله را چنانچه حضرت قبلا خبر داده بودند یافتند و اگر بعضی باز هم ایمان نیاوردند از شدت بغض و حسد با حضرت رسالت پناه بود و تعجب نکنید از حسد قوم که چه آتشی است در درون بعضی که آبهای تمام دریاهای عالم آن آتش را خاموش نمینماید و التاریخ الخ میگوید حسن الجابری الانصاری

خاقانی
بر بام شده ره تا در ادنی بگشاده رخت روح القدس الليلة معراج نردبان جبریل ام ... [illegible]

برهان الدين القيراطي
سبحان من خص الاسرار رتبته بقربه حيث لا كيف وتمثيل بالجسم اسرى به والروح خادمه ومن الله تعظيم وتبجيل
والبراق جواده والسما طرقه مسلوكة ودليل السير جبريل

نظامی
(چون تکیه بر جهان ناجش تخت به عرش بر سریرش چون در ادب قاب عرش فراز نردبان ساخت از تکیه ...)
(سر بر زد از عرش نور پاش در نظرگاه ستر سبحانی چون از حجاب هزار نور دیده ... دیده داد نور لی حجاب سبید)
(زیر و بالا و پیش و پس ... بگذشت ... از ... همه حق بود و کس بود ... [illegible])

فسبحان من هو في الليل اسرى بعبده الى المسجد الاقصى ... وصلى ... بالنبيين كلهم وشاهد آيات ...
واوحى اليه الله اسرار وحيه ... في الدارين ... ولو لم يكن لم يعبد الله ... على ...
باهي ... احمد ... على منكب ... [illegible]

سعدی
چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبریل از او بازماند
بگفتا فراتر مجالم نماند
بماندم که نیروی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

فصل
لابن العطار المغربي
بجلال اسراء الحبيب الاجل فضلت على الايام من شرف لها هاذه من شرف النبي
والليلة الاسراء الاجل منظر ... (رفعت له حجب الجلال باسرها فراى جلالا لم يكن بممثل)
فسرى الى الاسنى محل وارتقى والكل منه ... لم يكمل ... يا محمد ذا المقرب ...
حتى انتهى الروح الامين لحده وبحيث ... عقل ... ان ... وحده ...
ارقا الى الافق الاسنى ... ونزل ... وصعد الى العرش الحبيب الاول
(فسما فيه حضرة القدس التي ... وبدا الكمال ... اهلا وسهلا بالحبيب المقبل)
(انت المراد ... اقبل الينا يا محمد ... مفضل منه ومفضل)
ولك الوسيلة يا محمد عندنا ... الوسيلة المنزل ... القصد ...

نظامی چون از سر سدره درگذشتی ... از حله عروس ... حجاب ...
تنها شدی از کرامه رخت هم تاج کذاشتی و هم تخت ... از رحمت حق ...
(خرگاه برون زدی ز کونین ... قاب قوسین ... هم حضرت ذو الجلال ... هم سر کلام حق شنیدی)
(از غایت وهم و عقل ... هم دیدنی هم شنیدنی ...)

شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد المصري البوصيري
يا خير من يمم العافون ساحته سعيا وفوق متون الاينق الرسم سريت من حرم ليلا الى حرم كما سرى البدر في داج من الظلم
(وبت ترقى الى ان نلت منزلة من قاب قوسين لم تدرك ولم ترم وقدمتك جميع الانبياء بها والرسل تقديم مخدوم على خدم)

شبستری
(در آن موضع که نور حق دلیل است چه جای گفتگوی جبرئیل است فرشته گرچه دارد قرب درگاه نگنجد در مقام لی مع الله)
(چو نور او ملک را پر بسوزد خرد را جمله پا و سر بسوزد چه نسبت خاک را با عالم پاک که ادراک است عجز از درک ادراک)
(چو چشم سر ندارد طاقت تاب توان خورشید تابان دید در آب از او چیزی ... درو ادراک ...)

لمحمد بن نصر الخزرجي السعدي الانصاري
واشهد بالمعراج قطعا بصحة واشهد بالآيات فيه وقطع فجاز الطباق السبع ليلا جاوزا وتفتح منها كل باب وتشرع
وكل سماء جاءها قيل مرحبا وارسلت للخلق الشفيع المشفع

نظامی (چو جبریل از رکابش بازپس گشت عنان برزد ز میکائیل بگذشت سرافیل آمد و پر ... فرق ...)
(از سدره ... قدم زد ... بیابان در بیابان ...)
(چو ... آسمان ... فرش بیرون جهان از ... عرش ... قاب قوسین)
(قدم برقع ز نور ... حجاب کاینات از پیش برداشت محمد در مکان بی مکانی ...)
(جهت را ... چون ... خداوند ... دران دیدن که حضرت ... وانش در چشم و چشمش ...)
جو ... خلعت خاص ... خلایق را ... دوزخ ... [illegible]

للشيخ كاظم الازري

من تشتي تحت البراق لتطوي صحف افلاكها بقطرا ؟ (وترقى لقاب قوسين حتى شاهد العين التي بيضا ؟)

وعلى متنه يد الله قد بدت فافاضت عليه روح نهرا ؟ (ورداه ما يرى من كنوز الصمدانية التي اخفا ؟)

وهو سر السجود في الملأ الاعلى ولولاه لم تعفر جباه ؟ (وهو الاية المحيطة بالكون ففي عين كل شيء ترا ؟)

الفريد الذي مفاتح علم الواحد الفرد غيره ما حوا ؟ (وهو الجوهر المجرد منه كل نفس مليكها تزكا ؟)

وهو طاوس روضة الملك بل ناموسها الاكبر الذي يعا ؟ ما رات وجه الفقاهة الا واراق منه جياه ؟

نفاس گرید [illegible] بی خزان بود کم جنین رفته عقل از [illegible] واقعه [illegible] عشق [illegible]

لمعة من المعزى التلمذ

والمعجزات [illegible] لا تبدد الفعل [illegible] فمن المعجزات ان [illegible] وجميع الانام فيه نيام

راكبا البراق حتى الى القدس وفيه صل الانبياء الكرام فاستقروا خلفه صفوفا وقالوا صل يا احمد فانت الامام

فعليه من ربه صلوات زاكيات مع التحية والسلام



قال الله تعالی فمن حاجوک فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم — مقصود از انفس جز حضرت امیر نیست

چون نصارای نجران را با حضرت رسول صلعم عهد شد فردا حضرت رسول صلعم تشریف آورده در حالتیکه حضرت حسین علیه السلام را در آغوش کشیده و دست حضرت حسن را گرفته و حضرت صدیقه دنبال آن حضرت روان شده و حضرت امیر دنبال حضرت فاطمه و حضرت رسول صلعم فرمود من نفرین بکنم شما آمین بگوئید اسقف نصاری [illegible]

قال الله تبارک وتعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون

در مسجد حضرت امیر در نماز بودند بحال رکوع سائلی چیزی خواست کسی بدو نداد حضرت امیر انگشتری از انگشت بیرون آورده بدان سائل داد جبرئیل این آیت را برای حضرت رسول صلعم فرود آورد در شان حضرت امیر

و قال تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

عیاشی از ابن عباس و جابر روایت نموده که خداوند پیغمبر را امر نمود علی را بخلافت نصب فرموده و ولایتش [illegible] ترسید که بعضی گویند ابن عمش را [illegible] و مبادا حضرت طغیان نمایند آنگاه این آیت نازل شد حضرت رسول در غدیر خم آن حضرت را بر دست گرفته و فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و بطرق دیگر نیز این خبر وارد است

و قال تعالی وکفی الله المؤمنین القتال بعلی وقتی حضرت امیر در جنگ احزاب عمرو بن عبدود را کشته و قریش ناامید شده راه مکه گرفتند این آیت در شان آن حضرت فرود آمد

و قال تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد

شبی که حضرت رسول صلعم از مکه به مدینه هجرت فرمود حضرت امیر المومنین در فراش آن حضرت خفته چون قریش آمدند گمان بردند و این فداکاری را احدی جز آن بزرگوار طاقت نداشته

معجزه — با آنکه ابن خلکان متعصب بود در وفیات الاعیان در ترجمه حیص بیص شاعر مینویسد که شیخ نصرالله بن مجلی
از ثقات اهل سنت گفت شبی حضرت امیر علیه السلام را در خواب دیدم عرض نمودم وقتی فتح مکه کردید فرمودید
هر کس از مشرکین بخانه ابی سفیان برود در امان است آنگاه از آل ابی سفیان در کربلا با اهل بیت تو رسید آنچه هیچ گوشی
نشنیده و چشم روزگار ندیده حضرت امیر علیه السلام فرمودند اشعار پسر صیفی را نشنیده عرض نمودم نه فرمودند برو
بشنو شیخ نصرالله گفته از خواب بیدار شدم و رفتم در خانه حیص بیص از خانه بیرون آمده خواب خود را باو گفتم
دیدم بسیار گریست و سوگند بخدا [illegible] نمود که اگر این اشعار از دهان یا قلم من تا حال باحدی رسیده باشد
[illegible] امشب در شبانه انشا گفته ام آنگاه خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاساری وطالما	غدونا علی الاسری نعف ونصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا	وکل اناء بالذی فیه ینضح



صاحب مصطبه رانه چه نیکو گفته

نوری ان نقطه بالای فای فوق ایدیهم که در نگاه تنزل تحت بسم الله را باق

چه مدیح آرست ای آنکه تو خود عین مدیحی چه ثنا گویمت ای آنکه تو خود عین ثنائی

هر اینکه آماده درشان کبریا اندر جبین و ما سیند تو مبین است

جامی اصحت ز اشراک بشحنه آنک هر خار ریزد تو نقد جان کف میپوش ز قصر جلالت در دیده ایک عقده تقصیر سلطان

جل خدام قدر الکتره درنه بود روح سینه و شره در شکوان دادرسیکر



لابن ابی الحدید المعتزلی

یا برق ان جئت الغری فقل له اترنک تعلم من بارضک مودع فیک ابن عمران الکلیم وبعده عیسی یقفیه واحمد یتبع

بل فیک جبریل ومیکال واسرافیل والملأ المقدس اجمع بل فیک نور الله جل جلاله لذوی البصائر یستشف ویلمع

فیک الامام المرتضی فیک الوصی المجتبی فیک البطین الانزع هذا ضمیر العالم الموجود عن عدم وسر وجوده المستودع

هذا الامانة لا یقوم بحملها خلقاء هابطة واطلس ارفع هذا هو النور الذی عذباته کانت بجبهة آدم تتطلع

یا من له ردت ذکاء ولم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع یا قالع الباب الذی عن هزها عجزت اکف اربعین واربع

لولا حدوثک قلت انک جاعل الارواح فی الاشباح والمنتزع لولا مماتک قلت انک باسط الارزاق تقدر فی العطاء وتمنع

ما العالم العلوی الا تربة فیها لجثتک الشریفة مضجع لی فیک معتقد ساکشف سره فلیصغ ارباب النهی ولیسمع

والله لولا حیدر ما کانت الدنیا ولا جمع البریة مجمع من اجله خلق الزمان وضوئت شهب کنسن وجن لیل اربع

والیه فی یوم المعاد حسابنا وهو الملاذ لنا غدا والمفزع

لجار الله الزمخشری

کثر الشک والخلاف وکل یدعی الفوز بالصراط السوی فاعتصامی بلا اله سواه ثم حبی لاحمد وعلی

فاز کلب بحب اصحاب کهف کیف یشقی محب آل النبی

حافظ ای آنکه در دستی علی نیست کافر است گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

و ما احسن قال ای مرتضی تو ان نقطه بالای فا فوق ایدیهم که در وقت تنزل تحت بسم الله باء

لابن الجابر الاندلسی المالکی والفضل ما شهدت به الاعداء

وصهر النبی المجتبی وابن عمه ابو الحسنین المحتوی کل سودد وزوجه دت السما من سمائه وما مثله فی العرش قدر ای

بخیر نساء والجنة الغر سودد ا وحسبک هذا السودد المسود فیا نادمل الزهر خیر حل بها وقد اثرا بالزاد من کان بی

فازت الحاجات من حلل من خلق له رضیا لذاک التزله وما ختم من عقبات العرف وفی السندس العالی غدا [illegible]

وقال رسول الله انی مدینة من العلم وهو الباب والباب فاقصد ومن کنت مولاه علی ولیه ومولاک فاصدق حب مولاک

والکنت منی غالیا من نبوة کهرون من موسی وحسبک فاحمد وکان من الصبیان اول من الی الدین الیقین الطالع مرشد

وجاء رسول الله مرتضیا له وکان عن الزهراء بالمنشر فسح عنه الترب الاعنق جلده وقد قام منها الفا للعفو

وقال له قول التلطف قم ابا تراب الکلام المخلص المودة وفی خیبر قال المصطفی ان سیعطیا سنا یکم فی دار عز وتنعم

وارسله عنه الرسول مبلغا وخص بهذا الامر تخصیص مفرد وقال هل التبلیغ عنی ینبغی لمن لیس من بیتی من القوم

وقد قال عبد الله لست الذی انی سائلا عنهم سؤال مشدد واما علی فالتقت ابن عمه وبیت رسول الله فاعرف تشهد

وما زال صوالا عنیا لربه علی الحق قوالا کثیرا لتشهد قنوعا من الدنیا بما نال صرفا عن المال [illegible] المال

لقد طلق الدنیا ثلاثا وکلها [illegible] وقد جاءت لیقول لها بعدی واقربهم الحق فیها وکلهم اولوا الحق لکن کان اقرب مهتدی

من الحدیقه

ای سنائی بقوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان

[illegible]

شرف شرع تاقی دین او [illegible] عشق را بحر لجه دل را کان

(راز دار خدای پیغمبر راز دار پیمبرش حیدر)

خوانده برکنده پیری و پیری [illegible] هرچه آن با علی است دین آنست

باب هر که با علی نگذشت هر که او باشد [illegible] نایب مصطفی بروز غدیر

للشیخ حسین والد الشیخ بهاء الدین العاملی

[illegible] فضل [illegible] حتی دعوه باسمهم الخلیفه الذی خیر الخلق قاطبة بعد النبی وباب العلم والحکم

(علم الکتاب وعلم الغیب [illegible] وفی سلونی کشف الریب [illegible]) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من لم یکن [illegible] لدی [illegible]

مولوی رومی

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم از روی یقین در همه موجود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد و تا بود علی بود

لدعبل الخزاعی

[illegible] فلیس [illegible] القلب [illegible]

مولوی

در بت او را حق چو دست خویش خواند تا ید الله فوق ایدیهم براند

لحسان بن ثابت الانصاری انشده یوم الغدیر [illegible] عن النبی صلعم

یناديهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم ونبیکم فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا وانت نبینا ولن تجدن منا فی ذلک الیوم عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی عادی علیا معادیا

فخص بها دون البریة کلها علیا وسماه الوزیر المواخیا

بیرام خان

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او اگر غلام علی نیست خاک بر سر او

[illegible]

[illegible] شاه ولایت حیدر است

[illegible] گر گناهم [illegible]

من المنسوب الی الشافعی

قیل لی قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده

قلت لا اقدم فی مدح امرئ ضل ذو اللب الی ان عبده

والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده

وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده

وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده

[illegible]

[illegible]

وهذا اورده ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة [illegible]

[illegible] یوم احد وخیبر ویوم حنین [illegible]

الم تشهدوا یوم [illegible] الغدیر [illegible]

وکیف علی من [illegible] علی من [illegible]

ومن قبله [illegible] سلیمان [illegible]

فلیس [illegible] القول [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولا [illegible] الاحزاب [illegible]

ولم [illegible] المسلمون [illegible] ولکن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعبد الله بن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب

وصی النبی المصطفی وابن عمه فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه
ومن علی ذاک صاحب خیبر وصاحب بدر یوم شالت کتائبه

للسید الحمیری واسمه اسمعیل بن محمد بن یزید بن ربیعة الحمیری

ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب
خیر البریة بعد احمد من له منی الهوی والی بنیه تطربی
حتی تبلج نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب
وعلیه قد حبست ببابل مرة اخری وما حبست لخلق معرب
الا لاحمد او له ولرده [illegible] ولحبسها تاویل امر معجب
ولخیبر اذ ردها [illegible] ردت علیه هناک اکرم منقلب
وبخم اذ قال الاله بعزمه قم یا محمد بالولایة فاخطب
وانصب ابا حسن لقومک انه هاد وما بلغت ان لم تنصب
فدعاه ثم دعاهم فاقامه لهم فبین مصدق ومکذب

سعدی

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته هل اتی
زور آزمای قلعه خیبر که بند او در یکدگر شکست بیازوی لا فتی
مردی که در مصاف زره پیش بسته بود تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا
شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود جان بخش در نماز و جهان سوز در وغا
دیباچه مروت و سلطان معرفت لشکرکش فتوت و سردار اتقیا
فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

وان المرتضی ادری محمد لفخر الناس طرا اجمعین

من المنسوب الی الشافعی

کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله
ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

آواز رسد از حضرت ایزد یکبار [illegible]
ساقی کوثر [illegible] [illegible]

صحبت [illegible]

ان یا اکرم [illegible]
تخیر [illegible] علی [illegible]

دعبل

العقل نور وانت معناه والکون سر وانت مبداه
والخلق فی جمعهم اذا جمعوا الکل عبد وانت مولاه
یا آیة الله فی العباد ویا سرا الذی لا اله الا هو
فقال قوم بانه بشر وقال قوم لا بل هو الله
یا صاحب الحشر والمعاد ومن مولاه حکم العباد ولاه
یا قاسم النار والجنان غدا [illegible]

فارسی

شاه سریر ولایت علی عالی قدر که هست پیش کمالش فرو نقص کمال
(شهنشهی که تو را هست کش سخاش بند یکیه ز حضرت افلاک را بحای کمال)

قصیدة السید یحیی بن احمد الفرجی الحلی

لیث الملاحم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

(Marginal notes on the right page, written sideways:)

[illegible]
[illegible]
[illegible]

شوس تمش الی الطعان کانها اسد فیح الموت من اظفارها
قادها فرنا بقصر سیفه ماطال بالتقصیر من اعمارها
نتجت لها بیض الصفاح فلالها [illegible] الی جهنم مستقر قرارها
مصر علی واحد الف لصنائع والنشر والسرحان من زوارها
یا ایه الجبار یا فضل القضا وقسیم اهل الجنان ونارها
یا ابنة الملک الرؤف حلالها والنعمة العظمی علی کفارها
صلی علیک الله یا من حبه فیه النجاة من الجحیم ونارها
ما عسعس اللیل البهیم وما دجی وتنفس الاصباح فی اسحارها
او حرک الاوراق خفاق الصبا وتغنت الاوراق فی اوکارها

سنائی

یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را بنقش آزر داشتن
من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت تا توانی خویشتن را ایمن از طوفان داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن
مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
(آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر کافرم گر می توانی کفش قنبر داشتن)
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر مملکت زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از پی سلطان ملکت چون نپیداری همی تاج و تخت پادشاهی جز که حیدر داشتن
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن

لابن ابی الحدید المعتزلی فی ذکر فتح الملکة وفضائل مولانا وسیدنا

علقت علی البیت العتیق معارض لم یحیها من فلیح الله احمرا
وافحمت نور الله بین قبائل من الناس لم یترح بها الکفر منکرا
وکسرت اصنامها عفت حماتها رقیت باسمی غارب احدقت به ملائک یتلون الکتاب المطهرا
بسیرالوشیح الله ان حتی تکسرا
غارب خیر المرسلین واشرف الانام وازکی ناعل وطئ الثری
فیا رتبة لو شئت ان تلمس السها بها لم یکن بالرتبة متعذرا
قمیح جبریل وقدس بیته وطل اسرافیل رعباً وکبرا
بیت اضاءت سدرة العرش طیها بضوحیه فاهتزت بذلک مخبرا
[illegible] [illegible]
صدمت قریشاً والرماح شواجر فقطعت من ارحامها ما تشجرا
وکن سر الله منطوٍ فیکم وکان لبیقرا وروت حبشیة منها اثرا
قدمت من ارکانها ما توعرا
ولم من دم اضحی یسیل فاطر بها من کمی قد ترکت معفرا
وکم فاجر فجرت ینبوع قلبه دکم کا فرقی الترب اضحی مکفرا
وانحب انامس القوم کثرة فلم یغن شیئاً ثم هرول مدبرا
ولیس بنکر فی حنین فراره ففی احد قد فر خوفاً وخیبرا
وما کل من رام المعالی تحملت مناکبه منها الرکام الکنهورا
تنح عن العلیا یسحب ذیولها همام تردی بالعلی وتازرا
فتی لم یعرق فیه تیم بن مرة ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا
ولا کان معزولاً غداة براءة ولا عن صلوة ام فیها موخرا

(Marginal notes on the left page, written sideways:)

[illegible]
[illegible]
[illegible]

فیضی اکره

ای نقش پای که بر دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشسته / از این فخر کرده وحش توانم که چون نکته بر تاج آدم نشسته

منجای حریم درت روح قدسی به دریوزه خیر مقدم نشسته / خوشا ساحت اهل ولها که [illegible] نهال ولای تو محکم نشسته

للشیخ کاظم الازری

فارس المسلمین فی کل حرب قطب محرابها امام وغاها / اسد الله ما رأت مقلتاه نار حرب تشب الا اصطلاها

ذاک راس الموحدین وحامی بیضة الدین من اکف عداها / جمع الله فیه جامعة الرسل واتاه فوق ما اتاها

وبه استفتح الهدی یوم بدر من طغاة ابت سوی طغواها / وباحد کم فل احد رؤس کل [illegible] الوغی [illegible]

یوم دارت به [illegible] اسد الله کان قطب رحاها / ذاک یوم جبریل انشد فیه [illegible] ذوالعلی [illegible]

لافتی فی الوجود الا علی ذاک شخص بمثله الله باها / احوی الخافقان انس وجن قصبات السبق التی قد حواها

لا ترم وصف فضله معانی لم یصفها الا الذی سواها / من رآه رأی تماثیل ذکر عن ثناء الاله [illegible]

لم تزل عنده مفاتیح کشف قد اناطت عنه العیوب غطاها / لو سرت فی الثری فضیلة علم من [illegible]

بهم ما تری فلک الافلاک الا لکعبة فی فلاها / باسط عن یده الامام [illegible] ویسل الرزق للعباد [illegible]

هل اتی هل اتی بمدح سواه لا ومولی بذکره حلاها / کم غدی مشکل فحل عراه [illegible] المشکلات الا قواها

هل هو الروح لم یزل [illegible] الحق ودل العظیم الاسماء / یا ابن عم النبی انت ید الله التی عم کل شیء نداها

انت قرآنه المجید واوصافک آیاته التی اوحاها / انت بعد النبی خیر البرایا [illegible] خیرها [illegible]

قدرة اصبحت تشبه فی وصال کان من جوهر التجلی غذاها / لک کف من ابحر الله تجری انهر الانبیاء من مجراها

لک ذات من الجلالة تحوی عرش علم کان استواها / کیف تخشی [illegible] الحکمة [illegible]

القف

ای مقصود کلی از وجود آدم [illegible] / [illegible] کز پیش است ولی شد ولی [illegible]

(از نقش عقل [illegible] بر شما در خدمت پیغمبر [illegible] کتاب آفرینش [illegible])

غرض ذات همایون تو از ایجاد دنیا (خلقت [illegible] وجود ارض و سما و عالی [illegible])

(مرغ ارباب عدم [illegible] نشسته بر دام [illegible] که فرق [illegible] مکلل شد بتاج لافتی [illegible] شد از دست قوی [illegible])

(مکشت [illegible] مقدرات [illegible] کرد از کلش [illegible] مرو [illegible] تقدیم [illegible] بالای [illegible])

اگر [illegible] و تیغ [illegible] چو یا ذی دست سوی تیغ [illegible] تیغ [illegible] ذوالفقار [illegible]

که جز [illegible] کردی [illegible] ز افعال صفات ذات اکرمیتم [illegible] قوی دانم امام خلق [illegible] مصطفی [illegible]

مهر کس [illegible] نام تو امام الحق [illegible] که [illegible] خطاب [illegible] علی

کلام الله [illegible] جبریل امین [illegible] پیمبر [illegible] ذات خالق [illegible]

لابن ابی الحدید

هو النبأ المکنون والجوهر الذی تجسد من نور من القدس زاهر / ووارث علم المصطفی وشقیقه اخا ونظیرا فی العلی والاواصر

ولو لم یکن للشمس کور نورها وعطل من افلاکها کل دائر / هو الآیة العظمی ومستنبط الهدی وحیرة ارباب النهی والبصائر

الا انما التوحید لولا علومه لعرضة ضلیل ونهبة کافر / الا انما الاقدار طوع یمینه فبورک من وتر مطاع وقادر

هو رکن العلم [illegible] والعلی [illegible] بالمترعات الزواهر / تعالیت عن مدح فابلغ خاطب بمدحک بین الناس اقصر قاصر

صفاتک اسماء وذاتک جوهر بری المعانی من صفات الجواهر / یجل عن الاعراض والاین والمتی ویکبر عن تشبیهه بالعناصر

اذا طاف قوم فی المشاعر والصفا فقبرک رکنی طائفا ومشاعری

صهبا

سزاوار نشستن بر فراز مسند احمد کسی باشد که جان کرد از فدای [illegible] به بستر / تو گشتی در حجاب عرش با خیر البشر همدم تو گشتی بر فراز دوش احمد [illegible]

اگر معراج [illegible] احمد [illegible] در حرم بر کتف پیغمبر شکسته [illegible] [illegible] عرش [illegible]

[illegible] این کشته حضرت [illegible] چو حجاب [illegible] خواند [illegible] حرف [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] مهر جهان [illegible] گشتی [illegible] موسی [illegible] لطف جهان [illegible] چرخ [illegible]

شرای کرده [illegible] آتش [illegible] قران [illegible]

ملا علی الخوئی

الا علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی وظهر / هو والمبدء کالشمس وضیاء هو والواجب نور وقمر

اذن الله وعین الباری یا له صاحب سمع وبصر / علة الکون ولولاه لما کان للعالم عین واثر

وله ابدع ما تعقله من عقول ونفوس وصور / فلک فی فلک فیه نجوم صدف فی صدف فیه درر

مظهر الواجب والممکن صورة الجاعل والمظهر / یا علی رتبة الا وکفی [illegible] غزوة الا وظفر

جنة [illegible] خلد ونعیم نقمة [illegible] نار وسقر

شه [illegible] سیمرغ ذوالفقار تو چون بال برگشاد / قاف وجود [illegible] قرار [illegible]

درگذشته مرحوم حاج میرزا علی انصاری گفته

خداوند غدیر در قرآن خداوندش نامید — گواه آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم

خطا کردم که این آیه را بی شاهد آوردم — غلط گفتم بخوان از یا ایها الرسول بلغ [illegible]

و قد قال رسول الله من کنت له مولی — فهذا علی مولاه [illegible]

از شعرای مرحوم میرزا عمان سامانی خوب گفته

به پرده بود جمال جمیل عز و جل — بجوش خواست کند جلوه بدیع ازل

چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید — علی شد آینه خیر الکلام قل و دل

از پیشینیان بیشتر شعرای پارسی زبان شیعه بوده اند مانند فردوسی و سنائی و ناصر خسرو و عطار و [illegible] سعدی نیز شیعه بوده در قصیده گوید

زهی خجسته و فرخنده باد فروردین — بفرخی و خوشی ای نگار خلد برین

اگر بدان صنم ماهروی برگذری — بگو ز حزن من اگر [illegible] حزین

در آن دو زلف دلاویز او بجوی دلم — چنانکه گم نشوی در میان حلقه چین

دگر تو را بسوی فردوسی باز گشت بود — در آن دو من برسان سوی جبرئیل امین

دو زانوی ادب آنجا که تا که بود بحق — امام پیشین بعد از رسول باز پسین

دگر شوی بزیارت بسوی مدینه علم — خیال جوی مرا در مدینه جوی ببین

بگو دو بوسه بر آن خاک ره که هست [illegible] — جمال سید سادات و عترت یس

وصی خاتم پیغمبران و شیر خدای — نبرده حرب و مرد خندق و صفین

نه دل بکفر بیالوده و نه لب بشراب — نه گوش داده بدان و نه [illegible]

در لب شراب [illegible]

حاج میرزا علی انصاری (انصاری) [illegible] گوید

زین سپس دست من و دامن آن عرش عظیم — کایزدش شان ولایت [illegible] است

ای خداوند من ای بنده خاص یزدان — که بدرگه ام از مهر و ولای تو بهشت

مدح انصاری اگر لایق قدر تو نشد — افتخارش به دو عالم بجز این قدر بس است

و خود بنده گفته ام با التزام آفتاب و سایه و لذا تمام تغزل و مدیح را در مدح [illegible]

آنکه روی و موی دلبر آفتاب و سایه گشت — روز و شب پیچید و اندر آفتاب و سایه گشت

آنکه چتر سنبلت شد سایبان در آفتاب — باز بر رخ زلف عنبر آفتاب و سایه گشت

خط بروی مه کشیده سایه بر آفتاب — چهره زیر جعد عنبر آفتاب و سایه گشت

ابروانت دو هلال سایه بخش نور پاش — ای عجب کاین ماه نو بر آفتاب و سایه گشت

گه بعارض طوق زد چاه زنخ که گرد لب — زمزمی در طوف کوثر آفتاب و سایه گشت

خال کیوان با [illegible] مشتری بنهاد و گفت — نسل قنبر تاج سر بر آفتاب و سایه گشت

ای علی کامد بسایه ات عرش و کرسی تا بفرش — وانچه در گوهر مقرر آفتاب و سایه گشت

تا که نعلین تو بوسیده است قنبر صبح و شام — بوسه زن بر نعل قنبر آفتاب و سایه گشت

آفتابی در ولایت در پی سایه ات جبرئیل — گرچه اورا زیر شهپر آفتاب و سایه گشت

محو ما در جلوه تو لازم و ملزوم عشق — کاش فنا در کوی دلبر آفتاب و سایه گشت

پرتو هستی تو هستی [illegible] و خلق بود — ذره ای زان مهر انور آفتاب و سایه گشت

تا فنا زاری [illegible] — هم از آن پیمبر آفتاب و سایه گشت

شکر حق را سجده زد در سایه و آفتاب — تا دگر باره بمنظر آفتاب و سایه گشت

در نماز چون الله اکبر گفت مهر — از پی آن مهر قبله [illegible] آفتاب و سایه گشت

نی عجب گر سایه حق را آفتاب ار خواند — کز طفیلش خلق یکسر آفتاب و سایه گشت

جابری را فخر [illegible] که در سایه علی

پیر [illegible] آفتاب و سایه گشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

و قال تعالی ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا ۞ عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا ۞ یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ۞
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا ۞ انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا ۞ انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا ۞
فوقیهم الله شر ذلک الیوم ولقیهم نضرة وسرورا ۞ وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا ۞ متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا ۞
ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا ۞ ویطاف علیهم بانیة من فضة واکواب کانت قواریرا ۞ قواریر من فضة قدروها تقدیرا ۞
ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا ۞ عینا فیها تسمی سلسبیلا ۞ ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا ۞
واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا ۞ عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقیهم ربهم شرابا طهورا ۞
ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا ۞

خاصه و عام از اصحاب خیر الانام روایت نموده اند که این آیه ها در سوره هل اتی بتشریف حضرت امیر المؤمنین و حضرت صدیقه علیها السلام
و حسنین علیهما السلام [illegible] نازل شد وقتی که حضرت حسنین بیمار شدند و حضرت پیغمبر با اصحاب بعیادت ایشان آمده
بحضرت امیر گفتند نذری برای شفای این دو سید جوانان بهشت بفرما حضرت امیر و حضرت صدیقه و فضه سه روز نذر روزه نمودند
[illegible] شفا یافتند حضرت امیر سه صاع جو از شمعون خیبری وام گرفته و حضرت صدیقه آرد نموده و پنج قرص نان پخته چون روز اول خواستند
افطار نمایند مسکینی هنگام افطار رسیده آن نانها را باو ایثار فرمودند و خود [illegible] روز دوم [illegible] و چون وقت افطار
خواستند [illegible] یتیمی برابر ایشان آمده غذای خود را بیتیم دادند و خود با آب خالی افطار کردند و روز سوم [illegible]
موقع افطار نان [illegible] اسیری برایشان وارد شده آن نانها را باو دادند و خود با آب افطار نمودند
جبرئیل بر حضرت پیغمبر نازل شد و گفت یا رسول الله [illegible] این آیات [illegible] اهل بیت الطهارت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]

چنین گوید حسن جابری که این شعر مشتمل بر مناقب مقام اهل بیت اطهار است

ما ينتهي نظري منهم الى رتب — في الحسن الا ولاحت فوقها رتب

ولو ان النساء كمثل هذي — لفضلت النساء على الرجال

شعر

دختر مصطفی اگرچه زن است — شیر مردان چو زن نه زن است
زن اگر چند نیم مرد انند — باد مردیم زنی انند

شیر زنی [illegible] اگر نبودی مرد — زینت از مرد در جهان او فزود
همتش را اختران پرستش کند — حصنش با ملک بر فرشته زند



للسيد الحميري
اذا انا لم احفظ وصاة محمد ولا عهده يوم الغدير المؤكدا فاني كمن يشري الضلالة بالهدى تنصر من بعد التقى وتهودا
ومالي وتيم او عدي وانما اولو نعمتي في الله من ال احمدا تتم صلوتي بالصلوة عليهم وليست صلوتي بعد ان اتشهدا
بكاملة ان لم اصل عليهم وادع لهم ربا كريما ممجدا

لابن جبير الاندلسي
احب النبي المصطفى وابن عمه عليا وسبطيه وفاطمة الزهرا هم اهل بيت اذهب الرجس عنهم واطلعهم افق الهدى انجما زهرا
موالاتهم فرض على كل مسلم وحبهم اسنى الذخائر للاخرى



للشيخ حسين والد الشيخ بهاء الدين العاملي

من لم يكن حب الزهراء عقيدته ... فلا نصيب له في دين جدهم
قد شرّف الانس اذ هم في عدادهم ... كالارض اشرقت بالشمس والقمر
اولاد طه ويس والضحى وكذا ... من هل اتى فقد اتى مخصوص مدحهم
وان يك ركم الاعداء في النسب ... فالتبر من حجر والمسك بعض دم
هم الولاة وهم سفن النجاة وهم ... نعم الهداة الى الجنات والنعم
نفوسهم اشرقت بالنور وانكشفت ... لها حقايق ما كان من القدم
ومن سرى نحوهم نور هداهم ... عن الدليل وعن نجم الليل في الظلم
وكل فخر جعلت سبيل الفخار بهم ... واحملت كل ذي فخر وذي شيم
قد زينوا كل نظم يوصفون به ... كما تزين كلام الله بالكلم
عليهم صلوات لا انتهاء لها ... كمثل قدرهم العالي وعلمهم
ان الكلام مدى الايام مع سعة ... الافهام ليقصر عن بعض معاليهم

دوستدار رسول وال ويم ... زانكه پيوسته در ولای ويم
گرچه هست اين عقيده و مذهب ... هم بدين مذهبيم تا زنده ايم

لبعضهم

ان الوجود وان تعدد ظاهرا ... وحياتكم ما فيه الا انتم
انتم حقيقة كل موجود بدا ... ووجود هذي الكائنات توهم
في باطني من حبكم ما لو بدا ... افنى لهيبك ودي الذي اعلم
فتعذري بالعذاب وحبذا ... صب باتواع العذاب منعم

لابن العربي

جبلت ولاء آل احمد قربة ... على رغم اهل البعد تورثني القربى
وما طلب المختار اجرا على الهدى ... بتبليغه الا المودة في القربى

وهذه الابيات رواها الشيخ في الكشكول من مجموع قديم

لله دركم يا آل ياسينا ... يا انجم الحق اعلام الهدى فينا
لا يقبل الله الا مع محبتكم ... اعمال عبد ولا يرضى له دينا
بكم يخفف اعباء الذنوب ... بكم اثقل في الحشر الموازينا
ساماه ابن الكرام الا كما بيقين ... الا بحرب ابيكم يوم صفين
الشمس ردت عليه بعد ان غربت ... من ذا يطيق لعين الشمس تعيينا
ما ذا يمسك بالاخبار قائلها ... فقوله وال يعني والا يكفينا

قيل اول شعر قاله الكميت بن زيد الاسدي قصيدته في مدح بني هاشم وخاف ان يذيعها ويبديها فلا يستحسنونها فجاء الى الفرزدق فقال

طربت وما شوقا الى البيض اطرب ... قال فيم تطرب يا ابن اخي فقال ولا لعبا مني وذو الشيب يلعب

فقال بلى يا ابن اخي فالعب فانك في اوان اللعب فقال ولم يلهني دار ولا رسم منزل ولم يتطربني بنان مخضب قال ما يطربك يا ابن اخي فقال ولا السانحات البارحات عشية امر سليم القرن ام مر اعضب فقال اجل لا تتطير فقال ولكن الى اهل الفضائل والنهى وخير بني حواء والخير يطلب فقال ومن هؤلاء ويحك فقال الى النفر البيض الذين بحبهم الى الله فيما نابني اتقرب قال ارحني ويحك من هم قال بني هاشم رهط النبي فانني بهم ولهم ارضى مرارا واغضب خفضت لهم مني جناحي مودة الى كنف عطفاه اهل ومرحب وكنت لهم من هؤلاء وهؤلاء مجنا على اني اذم واغضب وارمي وارمى بالعداوة اهلها واني لاوذى فيهم واؤنب فما لي الا آل احمد شيعة وما لي الا مشعب الحق مشعب يرون لهم حقا على الناس واجبا سفاها وحق الهاشميين اوجب

فان هي لم تصلح لحي سواهم ... فان ذوي القربى احق واقرب
الم ترني من حب آل محمد ... اروح واغدو خائفا اترقب
اناس بهم عزت قريش فاصبحت ... وفيهم خباء المكرمات المطنب
لهم رتب فضل على الناس كلهم ... فضائل يستعلى بها المترتب

فقال له الفرزدق يا ابن اخي اذع شعرك ثم اذع فانت والله اشعر من مضى واشعر من بقي

وعن سعد الاسدي انه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله في منامي قال اتحفظ من شعر الكميت شيئا قلت نعم فانشدت القصيدة حتى بلغت الى قوله فما لي الا آل احمد شيعة فقال صلى الله عليه وآله لي اذا اصبحت فاقرأه عليه السلام وقل له قد غفر الله لك بهذه القصيدة

لابي فراس الحارث بن ابي العلاء سعيد بن حمدان بن حمدون الحمداني ابن عم سيف الدولة

(الحق مهتضم والدين مخترم / وفيء آل رسول الله مقتسم) / اني ابيت قليل النوم ارقني / قلب تصارع فيه الهم والهمم

اني ابيت قليل النوم ارقني / قلب تصارع فيه الهم والهمم / وعزمة لا ينال الليل صاحبها / الا على ظفر في طيه كرم

يصان مهري لامر لا ابوح به / والدرع والرمح والصمصامة الخذم / وفتية قلبهم قلب اذا ركبوا / يوما ورايهم راي اذا عزموا

يا للرجال اما لله منتصر / من الطغاة اما لله منتقم / بنو علي رعايا في ديارهم / والامر تملكه النسوان والخدم

فالارض الا على ملاكها سعة / والمال الا على اربابه ديم / لا يطغين بني العباس ملكهم / بنو علي مواليهم وان زعموا

انفخرون عليهم لا ابا لكم / حتى كان رسول الله جدكم / وما توازن يوما بينكم شرف / ولا تساوت بكم في موطن قدم

حتى اذا اصبحت في غير صاحبها / باتت تنازعها الذؤبان والرخم / وصيرت امرهم شورى كانهم / لا يعلمون ولاة الامر ايهم

(تالله ما جهل الاقوام موضعها / لكنهم ستروا وجه الذي علموا / ثم ادعاها بنو العباس ارثهم / فما لهم قدم فيها ولا قدم)

انتم لشيعته فيما ترون وفي / اضعافكم من جميع الظاهرين دم

(كم غدرة عندكم في الدين واضحة / وكم دم لرسول الله عندكم / غدا الرشيد لموسى كيف حكمكم) / لبس الرشيد لموسى بالعباس ولا / امر بكم كاد رضا ان يصطلم

(باؤوا بقتل الرضا من بعد بيعته / وابصروا بعضه يوم رشد فعموا) / عصابة شقيت من بعد ما سعدت / ومعشر هلكوا من بعد ما سلموا

الى المفاخر حنت في دياركم / وغيركم امرها ومحكم / يا باعة الخمر كفوا عن مفاخركم / حتى تبيتوا يوم البائع

خلوا الفخر لعلاء بين ان فخروا / يوم السؤال وعتابين ان جلوا / يتخ التلاوة في ابياتهم سحرا / وفي بيوتكم الاوتار والنغم

الركن والبيت والاستار منزلهم / وزمزم والصفا والحجر

والصهرون حق الله ان حكموا / والمغضبون بغير الله ان غضبوا

للشيخ كاظم الازري من قصيدته المطولة

لست انسى لمن ذل مدحي / قد نماه التقى فاعونا / ورجالا اعزة في بيوت / اذن الله ان ترفعا

سادة لا تريد الا رضى الله / كما لا يريد الا رضاها / خصها من كماله بالمعالي / وباعلى اسمائه سماها

لم يكونوا للعرش الا كنوزا / خافيات سبحان من ابداها / كم لهم السن عن الله تنبي / هي اقلام حكمة قد براها

وهم الاعين الصحيحات تهدي / كل نفس مكفوفة عيناها / علماء ائمة حكماء / يهتدي النجم باتباع هداها

ما ابالي ولو اهيلت على الارض / السماوات بعد نيل ولاها / من يباريهم وفي الشمس معنى / مجهد متعب لمن باراها

ورثوا من محمد سبق اولاها / وحازوا ما لم تحز اخراها / لم يرد الله للنبوة اجرا / غير حفظ الوداد في قرباها

لست ادري اذ روعت آل حرب / عاند القوم بعلها واباها / يوم جاءت الى عدي وتيم / ومن الوجد ما اطال بكاها

فدعت واشتكت الى الله شجوا / والرواسي تهتز من شكواها / فاعتذ القوم في اتم خطاب / حكت المصطفى به وحكاها

ايها القوم راقبوا الله فينا / نحن من روضة الجليل جناها / نحن من بارئ السماوات سر / لو كرهنا من وجوده آباها

بل بآثارنا ولطف رضانا / سطح الارض والسماء بناها / واعلموا انما شعائر دين الله / فيكم فاكرموا مثواها

ان تودوا الجنان فهي لنا / لله اليها هدية اهداها

قال الشيخ ابو سعيد منصور بن الحسين زين الدين طاب ثراه وفيها ذكر من للائمة الاثني عشر

محمد المصطفى المبعوث من مضر خير البرية من عرب ومن عجم لولاه لم تخلق الدنيا وما برئت الى الوجود ولا فيها من العدم

في شفيع الورى يوم الجزاء لغد حبل الكتاب لي ولم اكسب سوى الندم فلي بحبك عقد غير منفصم ولي بحبك وصل غير منصرم

ولي بعصمتك الغراء فاطمة الزهراء في يوم حشري خير معتصم وحيث كان قسيم النار حيدرة فكيف اخشى لظى النار التي تقم

وحب سبطا رسول الله معتقدي وعدتي يوم يحشر الناس لم اخم هما ولي جنة في الحشر واقية الكون منها عن الاهوال في حرم

باب محمد الباقر الآداب صادقهم وكاظم والرضا ذي الجود والكرم علي الحسن المهدي قائمهم بالقسط والعدل ذي الحلم

فاني عليها حب ... معتقد بخير جيد كموج البحر ملتطم دامت به الارض عدلا مثل ما ملئت جورا وظلما لهم ... ظلمهم

وحيث كان الذي ... وحكم فاني سبيع ... لا يستطيع الفصيح عد ... يا ال طه يبرني مدائحكم

وفل عرى صبري وهاجت صبابتي رسوم ديار قد عفت وعرات

لدعبل بن علي بن رزين بن سليمان الخزاعي

مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات ديار علي والحسين وجعفر وحمزة والسجاد ذي الثفنات

لآل رسول الله بالخيف من منى وبالبيت والتعريف والجمرات منازل وحي الله ينزل بينها على احمد المذكور في السورات

وسبطي رسول الله وابني وصيه ووارث علم الله والحسنات منازل جبريل الامين يحلها من الله بالتسليم والبركات

منازل قوم يهتدى بهداهم وتؤمن منهم زلة العثرات منازل لا تيم يحل بربعها ولا ابن صهاك هاتك الحرمات

منازل كانت للصلاة وللتقى وللصوم والتطهير والزكوات

هم اهل ميراث النبي اذا اعتزوا وهم خير سادات وخير حماة اذا لم نناجي الله في صلواتنا باسمائهم لم يقبل الصلوات

مطاعيم في الآفاق في كل مشهد لقد شرفوا بالامن والبركات فان فخروا يوما اتوا بمحمد وجبريل والآيات والسورات

وعدوا عليا ذا المناقب والتقى وفاطمة الزهراء خير بنات علي امير المؤمنين ورهطه كرام ميامين فوق العلاة

ائمة حق والدعاة الى الهدى وسادات اعلام واهل هداة سنذهب اليهم بالمودة صادقا وسلمت نفسي طائعا لولاتي

لمحمد بن ابي ... في مناقب آل الرسول

يا ابا فاطمة وجه ... صلح خاب من انت ابوه وافتضح انت افرحتني بحبك الذي اخرج الدر من الماء الملح

النبي المهدي ختم ... قاله المبعوث فيه وشرح فبك وصى احمد في يومها ام من ابواب خيبر قد فتح

ما ترى عذرك في الحشر غدا يا لك الويل اذا الحق اتضح وعليك الخزي من رب السما كلما ناح حمام وصدح

يا بني الزهراء انتم عدتي وبكم في الحشر ميزاني رجح واذا صح ولائي لكم لا ابالي اي كلب قد نبح

ومن جيد الاندلسي المالكي في مدح السبطين

وبالحسنين السيدين توسلي بحجة بها في الحشر عند [illegible] هما قرتا عين الرسول وسيدا شباب الورى في جنة وتخلد

وقال هما ريحانتاي احب من احبهما فاحمد [illegible] تحب [illegible] هما اقتبسا شبه الرسول [illegible] [illegible]

لمن صدره وشبه الحسين اجله وحسن الاخلاق وحسبک قاعده (وبعض اسامي [illegible] هواني [illegible])

(سيسقى [illegible] على فرقة منهم وعظم [illegible]) وان تطلبوا [illegible] سواقي مقال [illegible]

(هو السيد [illegible] الرسول [illegible] [illegible] (فقال [illegible] السبط [illegible] وكنها [illegible]

وكان الحسين [illegible] [illegible] شبيه رسول الله في [illegible] [illegible] [illegible]

(فضربه [illegible] العين [illegible] [illegible] من جرم وعظم [illegible]) [illegible] ومن [illegible]

ست هذه دردریای اتقا او بود خلف صدق اولیا او بود منهج صدق در دلایل او سفر حسن در شمایل او

صد هزاران [illegible] باد خدای بر حسین باد تا بروز جزای (خلف مرتضی امام حسین که [illegible] [illegible])

(عقل در عقد عهد و پیمانش کشته خنجر [illegible] جنانش اصل او در زمین [illegible] فرع او در آسمان یقین)

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

تذييل قصيدة الفرزدق وما انشدها في الطواف حين سأل [هشام] عن الامام علي بن الحسين عليهما السلام

مشهورة في الكتب ونذكر ما رواه ابو الفرج الاصفهاني عن الشعبي قال حج الفرزدق بعد ما كبر وقد اتت له سبعون سنة

وكان هشام بن عبد الملك قد حج في ذلك العام فرأى علي بن الحسين في غمار الناس في الطواف فقال من هذا شاب

تبرق اسرة وجهه كأنه مرآة صينية تتراءى فيها عذارى الحي وجوهها فقالوا هذا علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم

فقال الفرزدق (هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم
هذا ابن خير عباد الله كلهم هذا التقي النقي الطاهر العلم

هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبياء الله قد ختموا
وليس قولك من هذا بضائره العرب تعرف من انكرت والعجم

اذا رأته قريش قال قائلها الى مكارم هذا ينتهي الكرم
يغضي حياء ويغضى من مهابته فما يكلم الا حين يبتسم

بكفه خيزران ريحها عبق من كف اروع في عرنينه شمم
وقال ابو الفرج الاصفهاني ان البيتين ليس من قصيدة الفرزدق وانما هما للحزين

يكاد يمسكه عرفان راحته ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
الله شرفه قدما وفضله جرى بذاك له في لوحه القلم

اي الخلائق ليست في رقابهم لاولية هذا اوله نعم
من يشكر الله يشكر اولية ذا فالدين من بيت هذا ناله الامم

ينمى الى ذروة الدين التي قصرت عنها الاكف وعن ادراكها القدم
من جده دان فضل الانبياء له وفضل امته دانت له الامم

مشتقة من رسول الله نبعته طابت مغارسه والخيم والشيم
ينشق ثوب الدجى عن نور غرته كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم

من معشر حبهم دين وبغضهم كفر وقربهم منجى ومعتصم
(مقدم بعد ذكر الله ذكرهم في كل بدء ومختوم به الكلم)

ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم او قيل من خير اهل الارض قيل هم
لا يستطيع جواد بعد جودهم ولا يدانيهم قوم وان كرموا

يستدفع الشر والبلوى بحبهم ويسترب به الاحسان والنعم
فغضب هشام فحبسه بين المكة والمدينة فقال

ايحبسني بين المدينة والتي اليها قلوب الناس يهوي منيبها
يقلب راسا لم يكن راس سيد وعينا له حولاء باد عيوبها

شعر

ستش چار بين اشت و چهار	برگ دلي برگي خزان دهر	ثقل اصغر مثمرده ثقلين	ان چنين راعلی علی راجعين
شيعتش بود بچه جد و پدر	چه شود دشبل شير شرزه نر	حلقتش حلم بر جهان ميکرد	هر چه ميخواست حمله ان ميکرد
شاه بود و دو چند علم ميدا نشت	شير بود و در جنگ خشم ميدا شت	اب چشمش بناودان کشتی	تا وراب چشم بلاغتی



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

للقرطبی فی الشناء علی الامام الخامس

یا باقر العلم لاهل التقی   وخیر من لبی علی الجبل

یکی از بزرگان   گوید هنگامیکه بحج میرفتم میان مدینه ومکه کودکی هشت ساله را دیدم
بر من سلام فرمود پرسیدم از که ام قومی فرمود از عرب عرض نمودم از چه عرب فرمود از قریش عرض نمودم
از کدام بطن فرمود علوی از آن سیراب الشفاء است فرمود

ونحن علی الحوض رواده   نذود ونسعد وراده   فما فاز من فاز الا بنا   وما خاب من حبنا زاده
فمن سرنا نال منا السرور   ومن ساءنا ساء میلاده   ومن کان غاصبنا حقنا   فیوم القیمة میعاده

از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که مکرر حضرت خاتم الانبیاء ص بمن فرمودند ای جابر زود باشد
که ملاقات کنی بیکی از اولاد حسین که نامش نام جد باشد و میشکافد علم را شکافتنی هرگاه او را دیدی
از من سلام برسان جابر گوید خداوند اجل مرا تاخیر انداخت تا شرفیاب حضور حضرت باقر علیه السلام
شدم و سلام حضرت ختمی مرتبت را رسانیدم

شهید

احمد از بهر مژده جابر را	باقر علم گفت باقر را
از حسین و حسن بود نسبش	در حسب و حسن بود حسبش
علم را جز بکف کلید بود	غلبه کلید او کلید بود
علم الله او است علم الله	عالم از جنبش شد و شیاه
علم او ناظر بهر اشیا است	ناظر و حاضر بهر اشیا است

از حسن و حسین اباً بود جنبش
جابر را

للسید الحمیری لما رجع عن مذهب الکیسانیه الی مذهب الجعفریه

تجعفرت باسم الله والله اکبر   وایقنت ان الله یعفو ویغفر

وللسید الحمیری ایضاً   ایا راکبا نحو المدینة جسرة   عذافرة تهوی بها کل سبسب   اذا ما هداک الله لاقیت جعفرا فقل یا امین الله وابن المهذب

شهید

جعفر صادق نور خطاب   تا ش داند ز جعفر کذاب   ورنه صدیق و صادقند بهم   صدق را نطق و ناطقند بهم
(طیب طاهر و ستر پیش او است   حارس شرع و فارس دین او است)   دین از او پشت دیده و پشتی یافت   شرع از او هم شرایع دلبری یافت
(شاه دین او و شیر شرع هم او است   شرع را اکلیل اصل و فرع هم او است)   چون بشرع نبی سخن پیوست   سخن مصطفی بکیوان بست
(گر به نیت دل غضنفری است   دین حضرت ز جعفری است)

ابو هریره کجا خیر از ابو هریره کذاب است واو در نار حضرت صادق ع گفته اسلام دفن جسد مبارکش بقیع   تکبیراً فوقها من راس علیا شامخ
اقول وقد راحوا به یحملونه   علی کاهل من حامله وعاتق   اتدرون ماذا تحملون الی الثری
غداة حثی الحاثون فوق ضریحه   ترابا واولی کان فوق المفارق



نعيد البائية التي انشدها في مدح الامام المعروف المسجون في حبس هارون سيدنا ومولانا موسى بن جعفر عليهما السلام وفيها مدح سيدنا ومولانا الجواد التقي قدس الله سره ... افضل الصلوات ... السلطان ... سلطان الروم ... بالقرآن ...

وافتك يا موسى بن جعفر تحفة منها يلوح في الطراز الاول نقشت على العنوان من ديباجة ديباجة الشرف ...

لم جاورت قبر الجدك فالتمست مجد الذي ... وتقدست اذ علقت جيد ثاوي في لحده المدثر المزمل

فاشتاق في عتبة العرش لو يحتها يوما تلك الحظيرة ينبيل نشرت فتاح من النبوة نشرها ما المسك بالنفح ...

عطيت بالم خط ليعقوب ... اذ جا بشيرة القميص الشمال طوبى لكم من وارثين فقد غدت آثار جدكم اليكم تنقل

شملتكم معالى نبوة ... تلك تشمل هذا رواق مدينة العلم التي هو من بابها قد ضل من لا يدخل

هذا كتاب من عند الله ... الذي ... هذا الزبور وذلك التوراة والانجيل بل هذا القرآن المنزل

هذا هو التابوت فيه سكينة ... الملائكة تحمل هذا الفلك ... تعلقت ... للمنتهى ... عليها ... تدل

هذا هو الستر الذي كشف الغطا عن اعين بالغير كانت تكحل هذا الازار ... وزره ... وذيل

لما ... واعلام لهم ... بالله ... ملائكة السماء ... على ... من تحت ... من اريج نشرت ... الاول

وتقدموا بحظيرة القدس التي ... عمران بها لا تنعل ... من قبلكم ... وعدوا ... قبلة

فيها تقواصل الفراش ... فتيم النور القديم الاول قد ... وتبرزوا ... واشت ... الفجر ...

جاذ ... فقد ... فاقبل هدية ... الهادي التي ... في ...

بضجيع حضرتك الجواد محمد وحفيد ... الامام الافضل يا كعبة الاسلام حول ضريحكم ... بل ...

وضريحكم ... في قبره ... صلى الاله عليكم ما ... عشت ... بلبل

بر کف نامه در کف ناظم برکت نام موسی کاظم (... از دل خون ... در مدح موسی از ازل ...)

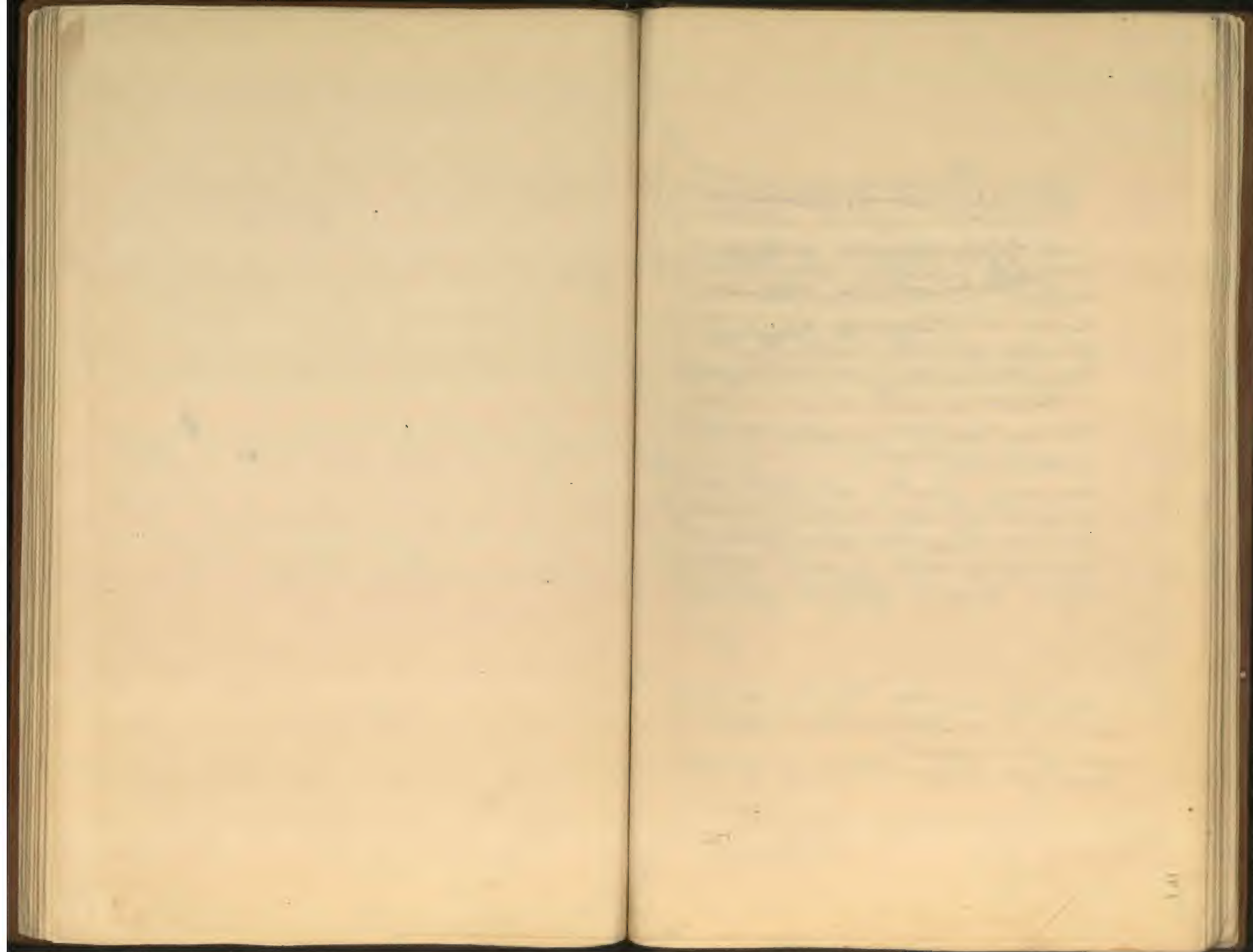
آفتاب از کسوف ... ماه از صعب ... (...) ... طلب ... و ...

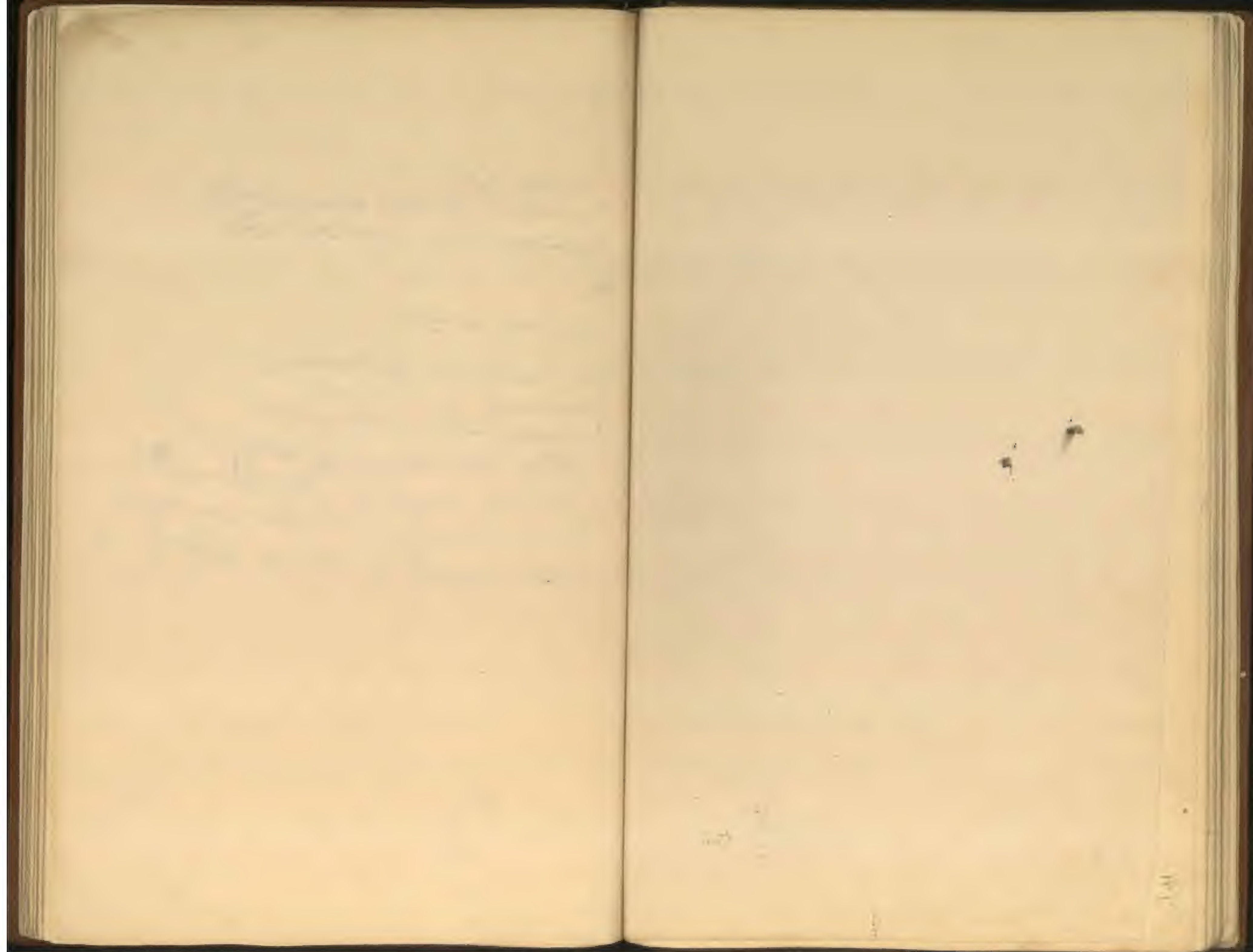
(او بنه زنده تن ... نور ... از ... (زنده ...)

(شیعتش جنت ... و گزند ... (... چون ...) حمل ... دشتی ...)

ابو نواس در مدح حضرت امام رضا ... صلوات الله گوید

مطهرون نقيات جيوبهم تجري الصلوة عليهم اينما ذكروا من لم يكن علويا حين تنسبه
فما له من قديم الدهر مفتخر الله لما برى خلقا فاتقنه صفاكم واصطفاكم ايها البشر
فانتم الملأ الاعلى وعندكم علم الكتاب وما جاءت به السور





لابی نواس فی مدح الامام الثامن علیه السلام

(قیل لی انت افضل الناس طرًّا فی المعانی وفی الکلام البدیه فعلی ما ترکت مدح ابن موسی والخصال التی تجمعن فیه)

(قلت کیف استطیع مدح امام کان جبرئیل خادمًا لابیه) قصرت السن المدائح عنه ولسان القریض لا یحویه

قاآنی

من کیستم که عزم ثناگستری کنم در حضرتی که مدح کند کردگار

(قاآنی امام ثامن ضامن حریمش چون حرم آمن زمینا از حرم او کن سپهرا از حرم او بیا)

(نظام عالم اکبر قوام شرع پیغمبر فروغ دیده حیدر سرور سینه زهرا)

(از قدر رش عرش مقدادی ز صنعش خاک آزادی بباغ شوکتش خاری ریاض جنت الماوی)

این سنه ۱۳۳۳ که با شمشام قبه از قهوه مشرف امام ... (از اوایل ایل ...)

(من عرش بقبه رضا می بینم فردوس برین صدای ... تا خاک ... باب حسینم)

و نه امیه ... که با این وزن ... رباعی گفته ... که مرحوم ... این رباعی را گفته

در طوس حریم کبریا می بینم بی پرده تجلی خدا می بینم در بارگه جلال ... موسی صفتان کلیم ... عصا می بینم

[illegible]

فی مدایح ابی جعفر محمد بن علی الرضا الملقب بالتقی والجواد علیه السلام

اشجع بن عمرو السلمی گفته

اذا ما بلغت الصادقین بنی الرضا — فحسبک من هاد یشیر الی هاد

مقاویل ان قالوا بهالیل ان دعوا — وفاة بمیعاد کفاة لمرتاد

اذا اوعدوا اعفوا وان وعدوا وفوا — فهم اهل فضل عند وعد وایعاد

کرام اذا ما انفقوا المال انفدوا — ولیس لعلم انفقوه من انفاد

ینابیع علم الله اطواد دینه — فهل من نفاد ان علمت لاطواد

عباد لمولاهم موالی عباده — شهود علیهم یوم حشر واشهاد

هم حجج الله اثنی عشرة متی — عددت فثانی عشرهم خلف الهادی

میرزا ابراهیم ساغر از معاصرین بود با شان امام تاج عزیر (؟) گفته

ای آنکه بایوان جلال و جبروتست — فرش از در رفعت همه از عرش برین است

افلاک تو را چاکر و هر کس که در آنست — آفاق تو را خادم و هر کس که در این است

از عزم تو صرصر که همین باد جهانست — از حزم تو واقف که همین خاک حزین است

بر کوه اگر امرت چون چرخ سریع است — بر چرخ اگر نهیت چون کوه متین است

عدل تو اگر جویدا امنیت آفاق — آهو بره را دایه شیر عرین است

چشم ز فلک برای ترا گوید شارت (؟) — بر جا تب خورشید که این طرفه معین است

در مطبخ جود تو بود چرخ تنوری — وین قرص مه و مهر دو قرص جوین است

گهی جیب درگاهت گردون رفیع است — گهی دم بنگاهت جبریل امین است

ای آنکه بجز پاک خدا غیر تو کانست — هر کس بجهان هست بجز تو همین است

سید صالح قزوینی گوید ثنای حضرت جواد علیه السلام

ومن یشربب اسنی بحی الجواد ومثالی — له علیه بین البرایا معظم

وکم لک یا ابن المصطفی بان معجز — به کل الف من اعادیک مرغم

اسرا امتحانا صید باز بکفه — فاخبرته عما یسر ویکتم

واذعن لما اجتاز فی النهج قبل ان — تشاهده فانصاع وهو مسلم

وارشی العدی یحیی بن اکثم خفیة — وظنوا بما یاتی به الرجس یفحم

فاخجلت یحیی فی الجواب مبینا — عن الصید یودیه امرؤ وهو محرم

وانت اجبت السائلین مسائلا — ثلاثین الفا عالم لا معلم

وغاظ بنی العباس تعظیم رحبهم — لشانک اجلالا وانت المعظم

وکم ابرموا امرا فکادوا وکلما — بنقضک ما کادوک فیه ابرموا

وصاهرک المامون لما بدت له — معاجزک اللاتی لها الناس سلموا

ویزعم مذ صاهرته ذوت رفعة — وما الامر الا عکس ما هو یزعم

(ونص الرضا ان الجواد خلیفتی — علیکم بامر الله یقضی ویحکم)

(هو ابن ثلث کلم الناس هادیا — کما کان فی المهد المسیح یکلم)

(سلوه یجیبکم وانظروا ختم کتفه — ففی کتفه ختم الامامه یختم)

باز میرزا ابراهیم شاعر رحمه الله گوید

(تو هر شش‌ها از نهم بود امام هشتم — کو گدای در او صاحب تاج و کمرانست)

(آنکه بهوا ره ملک ترا افلاک از پی فخر — خاک درگاهش آب رخ و کحل بصرانست)

آنکه از عدل وی آهو بره اندر باران — با شر شاخ دی طعمه نوآن شیر نرانست

قلمش چون بنان هر چه نگارد دو لولو — منخفض چون بزبان هر چه سراید شکرانست

خصم از پای خواید بکند ارای — وه چه خوش گفت کسی کافت پروانه

(ابر را با کف راد تو چه نسبت کرامی — ریزش این نمه و در ریزش آن از مطرانست)

بهر مدح تو چه شبها که نخفتم تا روز

یکم سترو و ندی هم ناله مرغ سحرانست



خاور در ثنای حضرت جواد ع

شهی که از اثر ابر فیض او گشت بدهر — صدف پر از دُر و گلشن پر از گل و شمشاد

شهنشهی که نگشت ممکنی موجود — وجود او نشدی چونکه علت ایجاد

محمد بن علی آنکه از نبی و ولی — شد او به جود لقب یافت او تقی و جواد

هبات بخشش اگر بر بهشت بنویسد — ز دیده حور چکاند بنوک خامه مداد

نه بی وجود تو زینت بعالم امکان — حلی جلوس تو زیور مسند ایجاد

صبا ز گلشن خُلقت اگر وزد بقبور — نسیم خلد بیابد از آن نسیم اجداد

شمیم خلق تو به از نسیم گلشن خلد — از آن بهشت که نادیده داد جان شداد

که بوی خوی تو ببرده جان دهد در خلد — مفارقت نکند گر نفوس ز اجساد

سموم قهر تو گر از در بباغ رسد — بجز رماد که آن نیز میرود بر باد

اگر بچار عناصر فلک شود [illegible] — ملک بگیرد گر او رده ز رقم [illegible]

ز صد یکی نتواند نوشت وصف ترا

ز عشر مکارم اخلاق تو شست بلکه زیاد



در ثنای حضرت هادی علیه السلام (امام عاشر)

سید صالح قزوینی رحمه الله گفته

(وقد نفی الهادی علی ظلم جعفر … جعفر فی ظلمه والجرائم)

(اتاحت له قد را بد المتوکل … ومعتمد فی الجور غاشٍ وظالم)

وما کفّ کفّ الظلم عنه بیثرب … ومدّ له شانیه کفّ المسالم

واشخص دعا من مدینة جده … الی الوحش اشخاص الهادی الحاسم

وانزل فی خان الصعالیک حلّة … لشانح قد یرنه ساوی الاعاظم

(وعاش بسامراء عشرین حجة … یجرّع من اعدائه سمّ الاراقم)

یزیدهم فی کل یوم معاجزا … فتزداد اعداؤه له بالمعاظم

مناقب امثال المصائب عدّها … محال وان تجهد جمیع العوالم

اری صالحا والدان عدن وجودها … واسمعه فی المدح سجع الحمائم

ولا فی کما لات من القوم اهله … جفاء وعذرا واستهاک محارم

(بنفسی مقیما فی اعادیه مکرها … علی الضیم فی سوق من الظلم قائم)

(بنفسی مسجونا غریبا شاهدا … ضریحا له شقّته ایدی الغواشم)

(بنفسی مسموما قضی وهو نازح … عن الاهل والاوطان جم المعالم)

(بنفسی من عمّ البریة طوله … فضیع بید عن لدیع کل محارم)

فهل علم الهادی الی الدین والهدی … بما لقی الهادی ابنه من مظالم)

(وهل علم المولی علی قضی ابنه … علی ضیم بعد هتک المحارم)

وهل علمت بنت النبی محمد … ومتها الاعادی فی ابنها بالقوائم

سقی ارض سامراء منهمر الحیا … وحیا مغانیها صبوب الغمائم

میرزا ابراهیم ساغر گوید در ثنای حضرت هادی علیه السلام

گفتم بگو بیش عرضه دهم حالت بزبان … گفتا ببین کو شبهان جلوه مبین است

(شاه دوجهان پاک امام دهمین انکه … بر صد رتبه گردون میرا شرافت و مکین است)

(ان داد خداوند که در حجره جاهش … ناهید فلک خادم و چاکر پست ترین است)

(ان دهر خداوی که بدرگاه جلالش … خورشید فلک چاکر خدام کمین است)

انکس که همین شخص پیرایه ملک است … و انکس که همین رونق ارایش دین است

بوی نفسش طعنه زن مشک سحیم است … خاک قدمش طعنه زن نافه چین است

مینش بنگون اندر بر کوه متین است … امرش بشتاب اندر بر چرخ حصین است

(یک شکنه درگاهش این خاک وسیع است … یک غرفه ایوانش این حصن حصین است)

با امرش اگر عنبرا رانی چو سپهر است … با نهیش اگر گردون واقع چو زمین است

انجا که در اخشکی خود جبهه گذار است … وانجا که ورا کفش سر خاک نشین است

ابو الغوث اسلم بن مهوز المنبجی شاگرد ابو تمام بوده [illegible]

اذا ما المنى الصادقين بني الرضا — فحسبك من هاد يشير الى هاد

مقاويل ان قالوا بهاليل ان دعوا — وفاة بميعاد كفاة بمرتاد

اذا اوعدوا اعفوا وان وعدوا وفوا — فهم اهل فضل عند وعد وايعاد

كرام اذا ما انفقوا المال انفدوا — وليس لعلم انفقوه من انفاد

ينابيع علم الله اطواد دينه — فهل من نفاد ان علمت لاطواد

نجوم متى نجم خبا مثله بدا — فصلى على الخابي المهيمن والبادي

عباد لمولاهم موالي عباده — شهود عليهم يوم حشر واشهاد

هم حجج الله اثنتي عشرة متى — عددت فثاني عشرهم خلف الهادي

بميلاده الانباء جاءت شهيرة — فاعظم مولود واكرم ميلاد

شهید

(حسن عسکری ودیعت اوست — شد سنت و شریعت اوست)

حسن عسکری کنم چون یاد — شکر عسکری رود بر باد

یاد با شکر او شکر نکنم — شکر شکر او چه [illegible] نکنم

دین و دنیش از خدا و رسول — اصل و پیوندش از علی و بتول

(جنت اندیشه محبت اوست — دوزخ اندیشه های از غیبت اوست)

(الحذر شاخ حب او در دست — [illegible] شاخ طوبی است)



[illegible]

فی انشاء ... صاحب العصر ...

(ش) ای یافته جانت در جلوه نخستین منشور حسن و نکویی از خلعت خدایی روح القدس نهاده در خوبیه دلهات با خاک کفش پایت بگذرد آشنایی

ما ز انتظار مردیم در عشق تو ولیکن در حجره غریبان تو خود درون نیایی گیرم که بار ندهی ما را درون پرده کم زان مکن که بیرون ...

للشیخ بهاء الدین محمد العاملی فی مناقب امام العصر

اأضرع للبلوی واغضی علی القذی وارضی بما یرضی به کل مختار وافرح من دهری بلذة ساعة واقنع من عیشی بقرص واطمار

اذا لا وری زندی ولا عز جانبی ولا بزغت فی قمة المجد اقماری ولا بل کفی بالسماح ولا سرت بطیب احادیثی الرکاب واخباری

ولا انتشرت فی الخافقین فضائلی ولا کان فی المهدی رائق اشعاری خلیفة رب العالمین وظله علی ساکنی الغبراء من کل دیار

هو العروة الوثقی الذی من بذیله تمسک لا یخشی عظائم اوزار امام هدی لاذ الزمان بظله والقی الیه الدهر مقود خوار

ومقتدر لو کلف الصم نطقها باجدارها فاهت الیه باجدار علوم الوری فی جنب ابحر علمه کغرفة کف او کغمسة منقار

امام الوری طود النهی منبع الهدی وصاحب سر الله فی هذه الدار به العالم السفلی یسمو ویعتلی علی العالم العلوی من دون انکار

ومنه العقول العشر تبغی کمالها ولیس علیها فی التعلم من عار همام لو السبع الطباق تطابقت علی نقض ما یقضیه من حکمه الجاری

لنکس من ابراجها کل شامخ وسکن من افلاکها کل دوار ولا انتثرت منها الثوابت خیفة وعاف السری فی سورها کل سیار

ایا حجة الله الذی لیس جاریا بغیر الذی یرضاه سابق اقدار ویا من مقالید الزمان بکفه وناهیک من مجد به خصه الباری

اغث حوزة الایمان واعمر ربوعه فلم یبق منها غیر دارس آثار وانقذ کتاب الله من ید عصبة عصوا وتمادوا فی عتو واصرار

یحیدون عن آیاته لروایة رواها ابو شعیون عن کعب الاحبار وفی الدین قد قاسوا وعاثوا وخبطوا بآرائهم تخبیط عشواء معشار

وخلص عباد الله من کل غاشم وطهر بلاد الله من کل کفار وعجل فداک العالمون باسرهم وبادر علی اسم الله من غیر انظار

تجد من جنود الله خیر کتائب واکرم اعوان واشرف انصار

(ش) ای تو ماه و مشتری قائم مقام احسن قسم تو بر زمین آن مهتری کز آسمانها برتری

کونین را افسر توئی بر مهتران مهتر توئی بازوی شهپر توئی ...

از برای نگه ماه و آفتاب چاکرند زان طواف درت در دوران کرده‌اند

نقش نعل مرکب تو قبله روحانیان خاک پای درت کرامات تو تیای حور عین

للفاضل میرزا احمد التبریزی

امام الهدی بحر الندی من به اهتدی مسیح فطره من به احیاؤه هو الشمس فی الاشراق لولا افولها هو البدر فی الانوار لولا افتمامه

هو العروة الوثقی و منبع التقی لقد فاز فخرا من به اعتصامه هو الآیة الکبری و مفخر الوری امام الانام فی الوری و همامه

هو الخلف المهدی من آل احمد [illegible] الهدی [illegible] هو المنتهی للنبی و وارثه لقد شرف الحجر [illegible] مقام [illegible]

و کعبة آمال الوری و حریمه عظیم لحظم الذنب یرجی [illegible] و لطم الاملاک موطئ نعله علی کل عین [illegible]

مسیحاه دهر اقسطه بعد ما ملا بسیط البسیط ظلمه و اعتسامه فلولاه ساخ الارض بالناس والقری تزلزل [illegible]

و لولاه لم یخضر [illegible] لم یفض من المزن قطر جوده [illegible] و لولاه دین الحق زال و باد ان علی کل من عزه و عنامه

فقد سیف قد قال الهدی [illegible] و رکن الهدی و العدل [illegible] انتقامه و قد غیروا دین النبی [illegible] محترم حق الشرع [illegible]

کرام الوری فی الدهر [illegible] علی الاطراف فیها [illegible]

شیخ رجب البرسی

اقول الامام القائم الکاشف للظلم القائم الخلف المهدی سیدنا الطاهر العلم ابن الطاهر العلم

فلیس للدین من حام و منتصر یا ابن النبی و یا ابن الطهر حیدرة یا ابن البتول و یا ابن الحل و الحرم

بدر الغیاهب بل بحر المواهب من جود و کشف عن الکل و الحرم [illegible]

انت المغنی [illegible] و ناصره و انقطع الحکم لا اهل حفظ الحکم حتی تزکیت فلا ظلم و لا ظلم و الدین فی رغد و الکفر فی عدم

اقبل فسبل الهدی والدین قد طمست و شبها نصب والحق فی عدم

شرف الدين جعفر بن محمد بن الحسين العبدلي

سمي النبي المصطفى واحمد على الدين لي ابرا وحكم امعا ومضطلع بالفضل زرت قميصه على كنز آثار وحيد باسرار

بمقام عبد المبل واشعث وعالم قد كانت على حرف ... ومفتقرا اخر الله دفنه نشئ سوى ابرار حق واطهار

له عزمة تمضي القضاء وهمة تناقف بين ... ولا سيد الفضائل القائم نفس ... عيبة وفتى وطرا من جمها كل كفار

الحم ... حتى تم المنى وانقضا سحائب قد اظلن من اذن امطار بيح حرم الجود المنيع جنابه بحر جنبين بجا الارض جرار





لابن جابر الاندلسي المالكي في مدح عم النبي حمزة الشهيد سيد الشهداء الثاوي في أحد

ومن مثل ليث الله حمزة ذي الندى   حبيب الهدى بادي القرب المطلب   فكم حز اعناق العداة بسيفه   وذب عن المختار كل مشدد

(فقال رسول الله هذا اسد   ولي اسد صار لوى كل مشهد)   وفي أحد نال الشهادة بعد ما   اذاق حساب القرن شر مورد

(ففاز واضحى سيد الشهداء في   ملائكة الرحمن يثني ويغتدي)   وصلى رسول الله سبعين مرة   عليه الى ثنتين حين التعدد)



اذا ولد المولود من آل هاشم   فقد زيد في اصل المكارم فقيه





